

سَلَامٌ عَلَيْهَا
نورفاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سراب

نویسنده:

حسن میلانی

ناشر چاپی:

مولود کعبه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	سراب عرفان نگرشی به مباحث وحدت وجود ، عقل گریزی و جبرگرایی عرفان
۶	مشخصات کتاب
۶	پیشگفتار
۶	بخش اول: آفرینش یا تولد
۶	توضیح
۷	تباین ذات خالق و مخلوق یا وحدت و عینیت؟!
۹	شواهدی دیگر از کلمات وحدت وجودیان
۱۰	موجود نیست و هر چه هست حق است» (۱)
۱۱	دنباله ی سخنان وحدت وجودیان
۱۴	ناپیدای دیدنی!
۱۴	بخش دوم :گریز اهل عرفان از دلیل و برهان
۱۴	اشاره
۱۶	عاقبت وخیم مذهب صلح کل
۱۶	عقل یا عشق، و برهان یا شهود؟
۱۹	بخش سوم: جبرگرایی و نفی اختیار
۲۱	بخش چهارم: مکاتب بشری در مقابله با مکتب وحی
۲۱	اشاره
۲۲	حکم عقل، یا اندیشه های عاقلان!؟
۲۲	علم حقیقی و حقیقت علم
۲۴	رشد علم، یا رواج جهل!؟
۲۵	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

سرآب عرفان نگرشی به مباهت وحدت وجود، عقل گریزی و جبرگرایی عارفان

مشخصات کتاب

سرشناسه: میلانی حسن - ۱۳۳۸ عنوان و نام پدیدآور: سرآب عرفان نگرشی به مباهت وحدت وجود، عقل گریزی و جبرگرایی عارفان در کتاب مقالات دکتر حسین الهی قمشاهی حسن میلانی مشخصات نشر: قم مولود کعبه ۱۳۸۱. مشخصات ظاهری: ص ۱۱۲ شابک: ۹۶۴-۶۳۴۳-۴۳-۰۴۵۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۶۳۴۳-۴۳-۰۴۵۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع: الهی قمشاهی حسین ۱۳۱۹-، مقالات - نقد و تفسیر موضوع: مقاله‌های فارسی - قرن ۱۴ رده بندی کنگره: PIR۷۹۵۳/۷۷۷م۷۰۸۷ رده بندی دیویی: ۴۴۶/۸الف۷۵۱ م شماره کتابشناسی ملی: ۸۱-۱۰۸۱۹

پیشگفتار

صفحه ۱ امام صادق (علیه السلام): مَنْ دَخَلَ فِي هَذَا الدِّينِ بِالرِّجَالِ أُخْرِجَهُ مِنْهُ الرِّجَالُ كَمَا أُدْخِلُوهُ فِيهِ، وَمَنْ دَخَلَ فِيهِ بِالْكِتَابِ وَالسَّنَةِ زَالَتِ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ. (۱) هر کس در پی شهرت مردمان به این آیین در آید، هم ایشان او را چنان که به سوی دین کشانده اند، از آن بیرون خواهند برد زولی هر کس بر اساس قرآن و گفتار معصومین (علیهم السلام) به این آیین در آید از کوهها استوارتر خواهد بود. پاورقی ۱ - بحارالانوار: ۲ / ۱۰۵، به نقل از غیبت نعمانی. صفحه ۸... کودک بودیم و شبی از وجود خدا در زاویه ای از پهنای آسمان بر پرده ی خیال می کشیدیم زما بزرگ شدیم... ولی آن شب کوچک چطور؟! آیا آن هم بزرگ شده است؟!... و چه اندازه؟!... و تا کجا؟! آیا آن قدر بزرگ شده است که مجالی برای وجود من و شما باقی نگذاشته باشد؟! ما «او» شده باشیم و او عیناً «ما» شده باشد؟! اگر آن «پندار» را و نهاده، و این «اندیشه» را برگزیده ایم، آیا این خود باطل کننده ی پندارهای باطل، و یا خود نیز پنداری باطل است؟! خوشا آنان که آنچه را که باید، چنانکه هست شناختند و شناساندند زو در سایه ی نصوص مکتب وحی، حق را چنان یافتند که نه به آراستن دلخواه دین نیازی دیدند، و نه به کاستن آن به هوای خویش دست یازیدند. و خوشا آنان که معرفت را از متن وحی و نصوص مفسران واقعی آن آموختند، نه چیز دیگر زو دین را تنها به معصوم شناختند، نه کس دیگر زو خنک آنان که حریت و انسانیت خویش را در تنش های حزبی قربان نکرده، خود را یافتند و به دور از هر گونه میل و هوا و سنگ این و آن بر سینه کوبیدن، خویشتن عقیدتی خویش را از متن وحی و برهان می جویند نه از اوام دیگران. در این رهگذر، این نوشته ی کوتاه با نگاهی بر کتاب مقالات (الهی قمشاهی، حسین)، به تأملی در دیدگاه های اهل عرفان، در نقاط زیر می نشیند: ۱. حقیقت آفرینش الهی و وحدت وجود ۲. فرار از عقل و برهان و پناه آوردن به عشق و شهود ۳. اعتقاد به جبر و انکار اختیار ۴. فلسفه سازی و نظریه پردازی حسن میلانی بهار ۱۳۸۱ صفحه ۱۰

بخش اول: آفرینش یا تولد

توضیح

کتاب مقالات به پیروی از نظریات عارفان، حدوث و مخلوقیت حقیقی موجودات را نمی پذیرد و تمامی اشیا را دارای وجود ازلی و ابدی دانسته، آنها را صورت های گوناگون وجود خداوند متعال می انگارد چنانکه در این باره می نگارد: «این ساقی سرمست که اول بار شراب هستی را در جام تعینات و ماهیات ریخت و به گفته ی حافظ، جرعه ای بر خاک افشانند و عوالم بی نهایت را مست و شیدای خود کرد، هر چند در مقام ذات از نام و نشان و تجلی و صورت میزاست و در پس پرده ی غیب ازلا- و ابداً از دیده ی

عقول پنهان است، اما حافظ او را به هزار نام و نشان بر پرده ی غزلیات خویش نقش کرده و به مصداق سخن ابن عربی که گفت خداوند دوست دارد که او را در همه ی صورتها عبادت کنند، او نیز محبوب خود را در جلوه های گوناگون از صنم تا صمد و از شاهد هر جایی تا عزیز مهیمن ستوده است. گفتم صنم پرست مشو با صمد نشین گفتا به کوی عشق هم این و هم آن کنند هر دو عالم یک فروغ روی اوست گفتمش پیدا و پنهان نیز هم حافظ این همه عکس خوش و نقش مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد (۱) اینک به برخی از اشکالاتی که بر این سخن وارد است اشاره ای می کنیم تا مخالفت آن با برهان و وحی بر اندیشمندان ظاهر آید. این گفته که «ساقی سرمست اول بار شراب هستی را در جام تعینات و ماهیات ریخت»، به هیچ وجه با اصول برهانی و معارف وحیانی سازگار نیست و عبارت ریختن شراب هستی در جام تعینات و ماهیات، تعبیری است که تنها بر مبانی باطل عرفان گفته می شود زیرا اهل عرفان، حدوث حقیقی اشیا و پدید شدن بعد از نیستی واقعی موجودات را انکار می کنند و قبول ندارند که خداوند متعال، موجودات را پس از اینکه مطلقاً نبوده اند خلق نموده باشد، بلکه وجود همه چیز را همیشگی و ازلی می دانند و معنای حقیقی آفرینش و خلقت را نمی پذیرند؛ لذا مجبور شده اند مجموعه ی جهان طبیعت و عالم موجود را عین هستی و وجود خداوند متعال بدانند و حقیقت ذات خدا را متغیر به تغیرات پیوسته، و متجلی به جلوه ها و صورتهای گوناگون به شمار آورند. اهل فلسفه و عرفان، در پی این عقیده که اشیا را متولد از ذات خدا و پدید آمده از حقیقت هستی او می پندارند، به ناچار پذیرفته اند که همه چیز قبل از تولد و ظهور، در وجود خداوند ثابت و نهان بوده است و آنها را «اعیان ثابتة» و «ماهیات» - یعنی حقایقی که در ذات خدا ازلا ثابت بوده و سپس از آنجا بیرون آمده و ظهور کرده اند - می نامند و می گویند ثابت، چیزی است که نه موجود است و نه معدوم! در باب این سخن، باید تأمل کرد که چگونه می توان ارتفاع نقیضین را ممکن دانست و باور داشت که یک چیز نه موجود باشد و نه معدوم؟! اگر ماهیات و اعیان ثابتة واقعاً معدوم نبوده اند، چگونه شراب هستی در جام آنها ریخته شد و موجود شدند؟! مگر چیزی را که معدوم نیست می توان موجود کرد؟ و مگر هستی دادن به آن، تحصیل حاصل و محال بدیهی نیست؟! چیزی را که نیستی ندارد، چگونه می شود به شراب هستی، هست و مستش کرد؟! پاورقی ۱ - حسین الهی قمشه ای، مقالات: ۴ - ۵. صفحه ۱۳ اگر - چنانکه اهل عرفان می پندارند - ماهیات ازلا و ابداً بویی از وجود نبرده اند، ثبوت آنها چه معنایی دارد و شراب هستی چگونه در جام آنها ریخته شده است و تفاوت آنها پیش از چشیدن شراب هستی و پس از آن در چیست؟! از اینها گذشته، مگر وجود متعالی خداوند - که نه شکل دارد و نه شبیح و نه مقدار و نه اندازه و نه جزء و نه کل و نه صورت و نه تغیر و نه زمان و نه مکان - به گونه ای است - و تعالی الله عما یقول الظالمون - که در جام تعینات ریخته شود و به صورت ماهیات و اشیا مختلف ظاهر گردد؟!

تباین ذات خالق و مخلوق یا وحدت و عینیت!؟

در اینجا ناچاریم توضیح مختصری در باره ی تباین ذاتی و تفاوت حقیقی خالق و مخلوق از نگاه برهان و شریعت بیاوریم تا مقدمه ای باشد برای درک صحیح معنای توحید و خداشناسی و در امان ماندن از انحراف شرک و ارزیابی ادعای وحدت وجودیان و اعتقاد اهل فلسفه و عرفان. برای این منظور، باید به نکات زیر توجه کامل داشت: ۱. هر چیزی که تحقق یافتن آن ممکن باشد پیدایش فرد دوم آن نیز ممکن است و گر نه، فرد اول آن هم موجود نمی شد. بنابراین، هر چیزی که قابل وجود باشد حقیقتی عددی و قابل کم شدن و زیاد شدن است و هر چیزی که قابل زیادت و کم شدن باشد دارای اجزا (۱) و مقدار معین و محدود است و تحقق موجود نامتناهی محال ذاتی می باشد. ۲. وجود حقیقت مقداری، متعین به اجزای خود است و محال است که بتواند خود را معدوم کند یا بر اجزای وجود خود بیفزاید و به مثل خود وجود دهد. (۲) ۳. هرگز ممکن نیست که مخلوقات (حقایق مقداری) بدون خالق و آفریننده و خود به خود موجود شوند. ۴. آفریننده و خالق اشیا، موجودی است بر خلاف همه ی آنها؛ نه جزء دارد و

نه کل زمان دارد و نه مکان و نه صورت دارد و نه شبح، و هرگز قابل شناخت و تصور و توهم و تجلی و ظهور نیست و به کوچکی، بزرگی، تناهی، عدم تناهی و دیگر اوصافی که به اشیای دارای مقدار و اجزا اختصاص دارد متصف نمی گردد. بنابر این مخلوق، ذاتی است که ویژگی های زیر را داشته باشد: زیادت و نقصان پذیرد؛ دارای مقدار و جزء باشد؛ وجودش ابتدا داشته باشد. این ویژگی ها، آیت مخلوقیت و نشانه ی مصنوعیت و احتیاج او به خالق و آفریننده است و اگر خالق بر خلاف آن نبوده و دارای جزء و مقدار باشد لایق خالقیت نیست و خود مخلوقی بیش نخواهد بود. پاورقی ۱ - هر مجموعه ای که عددی و قابل زیادت و نقصان باشد افراد آن نیز جزء دار و قابل انقسام است (زیرا: الف) هر مجموعه ی مرکب از افراد معین، به تعداد افراد آن مجموعه قابل تقسیم است، و هر حقیقتی که قابل تقسیم به عددی معین باشد، به طور بدیهی به کم تر و بیش تر از آن عدد هم قابل تقسیم خواهد بود، و قابلیت انقسام، نشانه ی جزء دار بودن شیء است. ب) نفس تقارن و دوئیت مستلزم جزء دار بودن شیء است همانگونه که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «و من قرنه فقد تناه، و من تناه فقد جزأه، و من جزأه فقد جهله». نهج البلاغه، خطبه ی اول. ۲ - خداوند متعال می فرماید: «أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ؟!؟» طور: ۳۵. امام رضا (علیه السلام) می فرمایند: «کیف ینشیء الأشیاء من لا- یمتنع من الإنشاء؟...» بحار الانوار: ۴ / ۲۳۰. و نیز می فرمایند: «... لعجز کل مبتداء عن ابتداء غیره؟» همان: ۴ / ۲۲۸. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند: «... کل معط منتقص سواه؟» همان: ۴ / ۲۷۴. صفحه ۱۴ امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: «لا یلیق بالذی هُوَ خَالِقٌ کُلِّ شَیْءٍ إِلَّا أَنْ یُکُونَ مُبَایِنًا لِکُلِّ شَیْءٍ مُتَعَالِيًا عَنْ کُلِّ شَیْءٍ». (۱) «خالق اشیا را نسزد مگر اینکه مخالف و مباین با اشیا و بالاتر از آنها باشد». امام جواد (علیه السلام) فرمودند: «إِنَّ مَاسِوَى الْوَاحِدِ مُتَجَزِّئٌ، وَاللَّهُ وَاحِدٌ لَا مُتَجَزِّئٌ وَلَا مُتَوَهَّمٌ بِالْقَلْبِ وَالْكَثْرَةَ وَكُلُّ مُتَجَزِّئٍ أَوْ مُتَوَهَّمٍ بِالْقَلْبِ وَالْكَثْرَةَ مَخْلُوقٌ ذَالٌّ عَلَى خَالِقِ لَه». (۲) «هر چیزی جز خداوند یکتا، پذیرای قسمت و جزء است. خداوند، یگانه است؛ نه قابل انقسام است و نه جزء بردار و نه در وهم، به کمی و زیادت وصف شود. [چرا که] هر چیز که پذیرای قسمت و جزء باشد یا در تصور، زیادت و کمی را پذیرد، مخلوق است و دلالت دارد که او را خالق می باشد». ذاتی که از داشتن اجزا، زمان، مکان، اندازه، مقدار و قرب و بُعد، والاتر باشد، قطعاً نه قابل وصول است و نه قابل شهود؛ نه در چیزی حلول می کند و نه با چیزی متحد می گردد؛ نه چیزی در ذات او فانی و مندک می شود و نه به صورت نور یا غیر آن، جلوه گر خواهد شد؛ نه عین وجود اشیا می باشد و نه وجود نامتناهی و مطلقش می توان دانست و نه متناهی و مقید و نه هر دو. فرض هر گونه صدور (تولد) و سنخیت (همانندی) بین ذات خالق و مخلوق، مبتنی بر عدم شناخت خداوند و معرفت حقیقت توحید او خواهد بود. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند: «قَبِيلُ كُلِّ غَايَةٍ وَمِدَّةٌ وَكُلُّ إِحْصَاءٍ وَعِدَّةٌ، تَعَالَى عَمَّا يَنْحَلُهُ الْمُحَدِّدُونَ مِنْ صِفَاتِ الْأَقْدَارِ وَنَهَايَاتِ الْأَقْطَارِ». (۳) «او فراتر از هر نهایت و زمان و احاطه و شمارشی است. فراتر است از تمامی صفات مقداری و نهاییات مکانی که وصف کنندگان به او ارزانی می دارند». و نیز همان حضرت می فرمایند: «تَعَالَى الْمَلِكُ الْجَبَّارُ أَنْ يُوَصَفَ بِمِقْدَارِ». (۴) «خداوند برتر از آن است که به مقدار وصف گردد». و نیز: «مَا تُصَوَّرُ فَهِيَ بِخَلَافِهِ». (۵) «هر چه در او هام صورت پذیرد، خداوند مخالف و مباین با آن است». امام رضا (علیه السلام) می فرمایند: «فَكُلُّ مَا فِي الْخَلْقِ لَا يُوَجِّدُ فِي خَالِقِهِ وَكُلُّ مَا يُمَكِّنُ فِيهِ يَمْتَنِعُ فِي صَيَانِهِ... إِذَا لَتَفَاوَتْ ذَاتُهُ». (۶) «هر چه در خلق باشد در آفریننده اش نیست و هر چه در مخلوق امکان داشته باشد در خالق آن محال و ممتنع است... پاورقی ۱ - بحار الانوار: ۳ / ۱۴۸. ۲ - بحار الانوار: ۴ / ۱۵۳. ۳ - بحار الانوار: ۴ / ۳۰۷، از نهج البلاغه. ۴ - بحار الانوار: ۱۰ / ۵۶. ۵ - بحار الانوار: ۴ / ۲۵۳. ۶ - بحار الانوار: ۴ / ۲۳۰. صفحه ۱۵ در غیر این صورت ذات خالق، متغیر و دگرگون و دارای اجزای متفاوت می شد». امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ مِنْ خَلْقِهِ وَخَلَقَهُ خَلْقًا مِنْهُ، وَكُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمٌ شَيْءٍ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ». (۱) «خداوند متعال جدا از خلق خویش و خلق او جدا از خداوند می باشند و هر چیز که نام شیء بر آن توان نهاد مخلوق است به جز خداوند عزوجل». آیا کدامین برهان و فطرت و عقل سلیم می پذیرد که مخلوقات، مراتب وجود و طبقات ذات خدا! یا تجلی و پرتو هستی او باشند؟! مگر ذات متعالی از مقدار، اجزا، شبح و شکل و آفریننده ی هر

صورت و مقداری، خود به صور مختلف و اشکال و اجزای گونه گونه در می آید؟! پس در این صورت، فرق میان خالق و مخلوق و عابد و معبود چه چیز خواهد بود؟! امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَوْصَفُ بِزَمَانٍ وَلَا مَكَانٍ وَلَا حَرَكَهَ وَلَا انْتِقَالَ وَلَا سِيْكَوْنَ، بَلْ هُوَ خَالِقُ الزَّمَانِ وَالْمَكَانِ وَالْحَرَكَهَ وَالسِّيْكَوْنَ، تَعَالَى عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلوًّا كَبِيرًا». (۲) «همانا خداوند تبارک و تعالی به زمان، مکان، حرکت، انتقال و سکون وصف نمی گردد بلکه او خالق زمان و مکان و حرکت و سکون می باشد. او برتر است از آنچه ستمکاران در وصفش می گویند». امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: «لَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْخَالِقِ وَالْمَخْلُوقِ فَرْقٌ». (۳) «اگر چنان باشد که او می گوید، بین خالق و مخلوق فرقی نخواهد بود». تباین ذات خالق و مخلوق، تباین بین ذات مقداری و حقیقت متعالی از مقدار است. زمان، مکان، تناهی، عدم تناهی، اطلاق و تقیید، ویژگی های ذات مقداری است و ذات متعالی از مقدار خداوند، هرگز با آنها سنجیده نمی شود. البته اعتقاد به اینکه چیزی هم نامتناهی باشد و هم بدون جزء و کل، فی نفسه متناقض و غیر معقول است. امام صادق (علیه السلام) در پاسخ شخصی که می پرسد: آیا خداوند متعال به ذات خود در همه جا وجود دارد؟ می فرمایند: «وَيَحِيْكَ إِنَّ الْأَمَاكِنَ أَقْدَارًا، فَبِأَذَا قُلْتَ فِي مَكَانٍ بِذَاتِهِ لَزِمَكَ أَنْ تَقُولَ فِي أَقْدَارٍ وَغَيْرِ ذَلِكَ، وَلَكِنْ هُوَ بَائِنٌ مِنْ خَلْقِهِ مُحِيطٌ بِمَا خَلَقَ عِلْمًا وَقُدْرَةً وَإِحَاطَةً وَسَيْلَانًا». (۴) «چه می گویی! همانا مکانها، اقدار و اندازه هایند. وقتی بگویی خداوند به ذات خود در مکان است، باید بگویی در اقدار و اندازه ها و مانند آن است، در حالی که او مباین با مخلوق است، آنچه آفریده است در حیطة ی علم و احاطه ی قدرت و سلطنت اوست». و امام رضا (علیه السلام) می فرمایند: «فَإِنَّهُ أَتَيْنَ الْأَيْنَ وَكَيْفَ الْكَيْفِ، وَإِنَّ رَبِّي بِلَا-أَيْنٍ وَلَا-كَيْفٍ». (۵) پاورقی ۱ - بحار الانوار: ۳ / ۳۲۲ - ۲. بحار الانوار: ۳ / ۳۳۰ - از کتاب توحید. ۳ - بحار الانوار: ۳ / ۳۰۲ - ۴. بحار الانوار: ۳ / ۳۲۳ - از توحید. ۵ - بحار الانوار: ۱۰ / ۳۴۹. صفحه ۱۶ «همانا او مکان و کیفیت را خلق فرموده است. پروردگار من بود بدون مکان و بدون کیفیت و چگونگی».

شواهدی دیگر از کلمات وحدت وجودیان

ابن عربی که از بزرگترین مخالفان اهل بیت نبوت (۱) و از سران صوفیه و قائلین به وحدت وجود است، در فص هارونی از کتاب فصوص الحکم گوید: «وَالْعَارِفُ الْمَكْمَلُ مَنْ رَأَى كُلَّ مَعْبُودٍ مَجْلِيٍّ لِلْحَقِّ يُعْبُدُ فِيهِ. وَلِذَلِكَ سَمَّوْهُ كُلَّهُمْ إِلَهًا مَعَ اسْمِهِ الْخَاصِّ بِحَجَرٍ أَوْ شَجَرٍ أَوْ حَيَوَانَ أَوْ إِنْسَانٍ أَوْ كَوْكَبٍ أَوْ مَلَكٍ». (۲) «عارف کامل کسی است که هر معبودی را - در هر صورتی - جلوه ی حق ببیند که حق در آن صورت خاص، عبادت می شود. از این روست که همه ی آنها را «اله» نامیده اند با این که آن معبود، گاه سنگ است و گاه درخت، گاه حیوان است و گاه انسان، و گاه ستاره است و گاه فرشته». و می گوید: «فَإِنَّ الْعَارِفَ مَنْ يَرَى الْحَقَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ بَلْ يَرَاهُ عَيْنَ كُلِّ شَيْءٍ». (۳) «عارف کسی است که حق را در همه چیز ببیند بلکه عارف او را عین هر چیز می بیند». و می گوید: «... کما قال: (أَفْرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ) وَهُوَ أَعْظَمُ مَعْبُودٍ». (۴) «هوای نفسانی بالاترین معبود است همانطور که خداوند هم فرموده است: آیا دیدی آن کس را که هوای خود را معبود خود گرفته است». یکی دیگر از سران عرفان و تصوف، لاهیجی است که می گوید: «چنانچه شیخ عراقی... فرموده است: و نزد اهل کشف و شهود که صوفیه ی صافی دلدند جمیع ذرات موجودات، مظهر و مجلای آن حقیقتند و به صورت همه اوست که تجلی و ظهور نموده است... چون در صورت بت حق ظاهر باشد... و هر مظهري را نیز به این اعتبار بت می توان گفت که محبوب حقیقی است که در صورت او پیدا آمده است... حسن شاهد از همه ذرات چون مشهود ماست حق پرستم دان اگر بینی که هستم بت پرست... اگر مسلمان که قائل به توحید است و انکار بت می نماید بدانستی و آگاه شدی که فی الحقیقه بت چیست و مظهر کیست و ظاهر به صورت بت چه کس است، بدانستی که البته دین حق در بت پرستی است... بدان خوبی رخ بت را که آراست؟ که گشتی بت پرست ار حق نمی خواست؟... و اگر خدای نمی خواست هیچکس بت پرست نمی شد. پس وقتی که خالق و مصور و مزین بت، حق باشد و بت پرستی باراده الله باشد،

پس کسی را چه اختیار باشد؟! . . . بت پرستی اراده الله است پس کسی را از آن چه اکراه است بت را هم حق کرده و آفریده است و هم حق گفته است که بت پرست باشند . . . و هم حق است که به صورت بت ظاهر شده است . . . و چون او به صورت بت، متجلی و ظاهر گشته است خوب و نکو بوده است . . . چون فی الحقیقه غیر حق، شبستری نیز که از بزرگان صوفیه و مخالفین خاندان نبوت (علیهم السلام) می باشد می گوید: پاورقی ۱ - برای اطلاع از شرح حال و انحرافات اولیای تصوف به کتاب های الاثنا عشریه «شیخ حر عاملی ر» فلسفه و عرفان از نظر اسلام «صدر زاده ر» تحفه الاخیار «محمد طاهر قمی» و خیراتیه «آقا محمد علی کرمانشاهی» رجوع کنید ۲ - ابن عربی، فصوص الحکم: ۱۹۵، انتشارات الزهرا، چاپ اول، سال ۱۳۶۶. ۳ - همان: ۱۹۲. ۴ - همان: ۱۹۴. صفحه ۱۷

موجود نیست و هر چه هست حق است. (۱)

مسلمان گر بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است (۲) آری، عرفان به این صراحت، هر معبودی را حق و هر بتی را خدا می داند و هر گونه بت پرستی را عین توحید می شمارد زدر حالی که خداوند متعال با اصرار و تکرار می فرماید: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ) «بگو ای کافران، من آنچه را شما عبادت می کنید نمی پرستم، و شما عبادت کننده ی معبود من نیستید. نه من آنچه را شما می پرستید می پرستم، و نه شما عبادت کننده ی آن هستید که من او را عبادت می کنم. شما را دینی است و آیینی و مرا دین و آیین دیگر». و نیز می فرماید: (قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ) (۳) «بگو: من نهی شده ام که کسانی را که شما غیر از خدا می خوانید عبادت کنم». و نیز: (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ) (۴) «شما و تمام آنچه غیر از خداوند می پرستید، هیزم دوزخید. شما به آن درخواهید افتاد». (إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ) (۵) «اگر شما در دین من تردید دارید، بدانید من کسانی را که شما غیر از خداوند عبادت می کنید نمی پرستم». (قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا) (۶) «بگو: آیا غیر از خدا چیزهایی را عبادت می کنید که مالک سود و زیان شما نیستند؟» (أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟) (۷) «اف بر شما و بر آنچه غیر از خدا می پرستید! آیا اندیشه نمی کنید؟» (إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا) (۸) «غیر از خدا جز بهتایی را نمی پرستید و بهتان می آفرینید». (قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْجُونَ) (۹) «گفت: آیا آنچه را می تراشید عبادت می کنید؟!» (. . . وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا) (۱۰) «امر نشدند مگر اینکه خدای یگانه را عبادت کنند». پاورقی ۱ - محمد لاهیجی، شرح گلشن راز: ۶۳۹ - ۶۴۷. ۲ - همان: ۶۴۱. ۳ - انعام: ۵۶. ۴ - انبیاء: ۹۸. ۵ - یونس: ۱۰۴. ۶ - مائده: ۷۶. ۷ - انبیاء: ۶۷. ۸ - عنکبوت: ۱۷. ۹ - صافات: ۹۵. ۱۰ - توبه: ۳۱. صفحه ۱۸ (مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَائُكُمْ) (۱) «غیر از خدا جز نامهایی را عبادت نمی کنید که شما و پدرانتان نهاده اید». (كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا) (۲) «هرگز! به زودی به عبادت آنها کافر خواهند شد و دشمن آنها می گردند». امام حسین (علیه السلام) در تفسیر سوره ی توحید می فرماید: «. . . خداوند سبحان خود در تفسیر صمد فرموده است «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ». لَمْ يَلِدْ یعنی از او چیزی مانند فرزند و سایر اشیایی که از مخلوقات پدید می آید خارج نشده و بلکه چیز لطیفی هم مانند نفس از او بیرون نیامده و خواب، فکر، اندیشه، اندوه، شادی، خنده و گریه و . . . ندارد. فراتر از آن است که چیز لطیف یا غیر لطیفی از او تولد یافته، بیرون آید. وَلَمْ يُولَدْ یعنی خود او نیز از چیزی پدید نیامده است . . . خیر، بلکه او خالق و پدید آورنده و آفریدگار همه ی اشیا به قدرت خویش است. آنچه برای فنا آفریده، به مشیت او متلاشی خواهد شد و آنچه برای بقا آفریده، به علم او باقی خواهد ماند. پس اوست خداوند صمدی که چیزی از او پدید نیامده و خود نیز از چیزی پدید نیامده است. عالم نهران و آشکار و خداوند متعالی بزرگوار است و احدی او را مانند نباشد». (۳) امام صادق (علیه السلام) درباره ی اعتقاد کسانی که ذات

خداوند را متجلی و ظاهر به صورتهای گوناگون می پندارند می فرمایند: «... فَاسْتَيْقِحْ مَقَالَتَهُمْ كُلَّ الْفِرْقِ وَلَعَنَهُمْ كُلَّ الْأُمَمِ، فَلَمَّا سَلُوا الْحُجَّةَ زَاغُوا وَخَادُوا، فَكَذَّبَ مَقَالَتَهُمُ التَّوْرَةَ وَلَعَنَهُمُ الْفُرْقَانُ وَرَعَمُوا مَعَ ذَلِكَ أَنَّ إِلَهُهُمْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَلْبٍ إِلَى قَلْبٍ وَأَنَّ الْأَرْوَاحَ الْأَزَلِيَّةَ هِيَ الَّتِي كَانَتْ فِي آدَمَ، ثُمَّ هَلَمَّ جَرًّا تَجْرِي إِلَى يَوْمِنَا هَذَا فِي وَاحِدٍ بَعْدَ آخَرَ، فَإِذَا كَانَ الْخَالِقُ فِي صُورَةِ الْمَخْلُوقِ فَبِمَا يُشِيدُ عَلَى أَنْ أَحَدَهُمَا خَالِقٌ صَاحِبِهِ... فَطَوْرًا تَحَالَهُمْ نَصِيرِي فِي أَشْيَاءَ وَطَوْرًا دَهْرِيَّةً، يَقُولُونَ إِنَّ الْأَشْيَاءَ عَلَى غَيْرِ الْحَقِيقَةِ». (۴) «هر گروهی گفتار ایشان را قبیح دانست و تمامی امتهای لعنتشان کرده اند. چون از ایشان دلیل خواسته شد گمراهانه به عناد برخاستند. تورات، تکذیبشان نمود و فرقان، ملعونشان شمرد و با این حال، پنداشته اند که خدایشان از صورتی به صورت دیگر در می آید، و ارواح ازلی در آدم وجود داشته و این امر تا به امروز ادامه دارد. اگر خالق و آفریننده در صورت مخلوق می باشد، پس به چه دلیل می توان گفت که یکی از آن دو، خالق دیگری است؟! در بعضی عقاید، ایشان را چون نصاری و گاهی دیگر آنان را چون دهریان می یابی. ایشان می گویند: اشیاء موهومند و حقیقت ندارند». و می فرمایند: «وَيْلَكَ كَيْفَ تَجْتَرِي أَنْ تُصِفَ رَبَّكَ بِالتَّعْيِيرِ مِنْ حَالِ إِلَى حَالٍ، وَأَنْتَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا يَجْرِي عَلَى الْمَخْلُوقِينَ؟!» (۵) «وای بر تو! چگونه جرأت می کنی که پروردگار خود را به تغییر پذیری و دگرگونی از حالتی به حالت دیگر وصف کنی؟! و آنچه بر مخلوقات بار می شود بر او بار کنی!» پاورقی ۱ - یوسف: ۲۰۴ - مریم: ۸۲ - بحار الانوار: ۳ / ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۴ - بحار الانوار: ۱۰ / ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۵ - احتجاج: ۲ / ۸۹ - صفحه ۱۹ و می فرمایند: «مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي شَيْءٍ أَوْ مِنْ شَيْءٍ أَوْ عَلَى شَيْءٍ فَقَدْ أَشْرَكَ». (۱) «هر کس گمان کند خداوند عزوجل در چیزی است یا از چیزی است یا بر چیزی می باشد، به تحقیق کافر شده است».

دنباله ی سخنان وحدت وجودیان

از عامر بصری نقل شده است که در مقدمه ی قصیده ی خود «ذات الانوار» درباره ی معنای وحدت صرف گوید: «إِنَّ ذَلِكَ لَيْسَ بِحُلُولٍ كَمَا ظَنَّهُ بَعْضُ الْمُتَوَهِّمِينَ، وَذَلِكَ لِأَنَّ الْحُلُولَ يَفْتَضِي وَجُودَ شَيْئَيْنِ أَحَدُهُمَا حَالٌ وَالثَّانِي مَحَلٌّ وَلَيْسَ الْأَمْرُ كَذَلِكَ عِنْدَ فُحُولِ الْمُتَوَحِّدِينَ. بَلْ عِنْدَهُمْ إِنَّ الْوَاحِدَ الْمَطْلُوقَ مِنْ كُلِّ الْوُجُوهِ لَا يَبْقَى سِوَاهُ وَهُوَ ظَاهِرٌ بِالْكَوْنِ لِلْكَوْنِ وَلِكُلِّ فَرْدٍ مِنْ أَفْرَادِ كَثْرَتِهِ الدَّاخِلِيَّةِ فِي حَقِيقَتِهِ وَخِدَّتِهِ نَصِيبٌ مِنْ عَيْنِ تِلْكَ الْوَاحِدَةِ وَلَا خُرُوجَ لَهُ عَنْهَا وَلَا انْعِدَامَ يَطْرُقُ عَلَى شَيْءٍ... يَدَا ظَاهِرًا بِالْكَوْنِ لِلْكَوْنِ بَيْنًا فَشَاهِدَةُ الْعَيْنَانِ فِي كُلِّ ذَرَّةٍ هُوَ الْوَاحِدُ الْفَرْدُ الْكَثِيرُ بِنَفْسِهِ وَلَيْسَ سِوَاهُ إِنْ نَظَرْتَ بِدِقَّةٍ لَكَ الْكُلُّ يَا مَنْ لَا سِوَاكَ فَمَنْ رَأَى سِوَاكَ فَرُؤْيَا ذَاكَ مِنْ أَحْوَالِيَّةٍ» (۲) «وحدت صرف - چنانکه بعضی پنداشته اند - حلول نیست؛ چرا که حلول اقتضا دارد که دو چیز موجود باشد که یکی در دیگری حلول کند. نزد موحدین بزرگ، وحدت آنگونه نیست؛ بلکه نزد آنان چیزی جز واحد مطلق از تمامی جهات نیست و او جایی برای وجود غیر نگذاشته است. او برای همه چیز به خود آنها ظاهر شده است و هر کدام از افراد فراوانی که در حقیقت وحدت او داخلند بهره ای از وحدتش برده اند و هرگز از آن خارج نیستند، و عدم بر هیچ چیز عارض نمی گردد... به روشنی برای همه چیز به خود آنها آشکار شده است؛ پس دیدگان در وجود هر ذره ای، او را مشاهده می کنند. او همان واحدی است که به نفس خود کثیر است، و اگر با دقت نظر کنی چیزی جز او وجود ندارد. همه چیز تو راست ای آنکه جز تو نباشد، و هر کس چیزی جز تو موجود بیند احوال و دو بین می باشد». مولوی گوید: ما عدمهائیم و هستی ها نما تو وجود مطلق هستی ما قیصری گوید: «فَالْعَالِمُ بِاللَّهِ وَمَظَاهِرِهِ يَعْلَمُ أَنَّ الْمَعْبُودَ هُوَ الْحَقُّ فِي أَيِّ صُورَةٍ كَانَتْ سِوَاءَ كَانَتْ حَسَبِيَّةً كَالْأَصْنَامِ أَوْ خِيَالِيَّةً كَالْجِنِّ أَوْ عَقْلِيَّةً كَالْمَلَائِكَةِ». «کسی که به خدا و مظهرهای او آگاه باشد به خوبی می داند هر معبودی در هر صورتی که باشد، همان حق می باشد؛ چه به صورت اشیای محسوس باشد مانند بتها و چه به صورت موجوداتی که برزخ بین حس و مجردند مانند جن و چه به صورت موجودات مجرد مانند ملائکه». عرفان می گوید: «وحدت به معنی اتحاد و حلول ذات خالق با مخلوق نیست... وحدت به معنی استقلال ذات حق تعالی شأنه در وجود است که با وجود این استقلال و عزت، هیچ موجود دگری توان استقلال را نداشته و

وجودش، وجودی ظلی و تبعی است همچون سایه شاخص که به دنبال آن می گردد... همه ظهورات او می باشند و تجلیات ذات اقدس وی. اما ظاهر از مظهر جدا نیست... و گر نه دیگر ظهور و تجلی نیست. آن وجودی است جدا و این وجودی است جدا. در این صورت، پاورقی ۱ - بحارالانوار: ۳ / ۳۳۷ - ۲ - خویی، منهاج البراعه: ۱۳ / ۱۵۱ - ۱۵۲. صفحه ۲۰ عنوان مخلوق و ربط و رابطه برداشته می شود و تمام کاینات، موالید خدا می گردند در حالی که او لَمْ يَلِدْ است». (۱) به روشنی پیداست که امر کاملاً برعکس می باشد و فرزند و مولود خداوند بودن در صورتی لازم می آید که همه چیز را همانند اهل عرفان، اعیان ثابتی نهفته در ذات خدا و پدید آمده از او، و رشحات وجود و تجلیات ذات او بدانیم، نه مخلوقاتی که پس از عدم و نیستی حقیقی به ایجاد خداوند قادر مطلق پدید آمده اند. آری حقیقت تولد همان است که اهل فلسفه و عرفان می پندارند و می گویند: «... تمام اشیاء در مقام ذات مندرج بوده اند... تمام ذرات از آنجا تابش کرده است». (۲) روشن است ذاتی که منبع اندراج همه ی اشیا و مرکز تابش همه ذرات باشد، خود ذاتی جزءدار و مقداری است و اشیا، مولود و فرزند او خواهند بود نه مخلوقِ مسخرِ اراده و ایجاد او. باز هم در کتاب روح مجرد آمده است: «انکار وحدت وجود یعنی انکار استقلال در ربوبیت و خلاقیت حضرت باری تعالی شأنه العزیز. بنا بر این منکر وحدت وجود، منکر توحید است». (۳) در پاسخ می گوئیم اتفاقاً این عین توحید و کمال معرفت خداوند و وحدت رب و خالق است که کسی خداوند یکتای متعالی از هر زمان، مکان، مقدار و اجزا و فراتر از هر تصور، توهم، وصول، ادراک، تجلی، ظهور، صدور، اطلاق و تقیید را، آفریننده و روزی دهنده و به وجود آورنده ی همه مخلوقات بداند. و متقابلاً اگر کسی نفس همین اشیا متجزی و رنگارنگ و گوناگون و قابل تغییر و تبدیل را، ظهور و بروز و جلوه حقیقت وجود خدا بداند و مانند اهل فلسفه بگوید: «كُلُّ مَا نُدْرِكُهُ فَهُوَ وُجُودُ الْحَقِّ فِي أَعْيَانِ الْمُمْكِنَاتِ». (۴) هر چیزی که ادراک می کنیم همان وجود حق در پیکره ی مخلوقات است». هرگز نمی تواند ذات خداوند متعال را از قید اجزا و مقادیر و زمان و مکان رها کرده و دم از توحید ذات متعالی خداوند بزند. از تعبیرات «وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت» و «عدمی بودن حدود و اعتبارات و اوهام بودن آنها» و «اتلاق و لابشرطی وجود» و امثال این تناقضات و ادعاهای خلاف بدیهی، چه طرفی می توان بر بست؟ وجود اطلاق - که به ادعای ایشان همان وجود خداوند است - جز به عین وجود همین موجودات مقید، چگونه وجود می تواند داشت؟! و اعتبار وحدت برای نفس همین موجودات دارای اجزا و مقادیر قابل زیاده و نقصان، چه ربطی به خداشناسی و توحید خداوند جهان آفرین دارد؟! یک مکعب، دارای شش جهت و اجزای معین وجودی و حجم مشخص است، اما می توان از جهات مختلف به گونه ای به آن نگریست که یک مربع و یا دو مربع و یا سه مربع بیشتر ننماید. نیز می توان آنرا یک واحد حجم اعتبار کرد و یا شش مربع و یا چند زاویه و یا چند خط... اما آیا این اعتبارات مختلف ما، حقیقت عینی او را دگرگون می کند و مثلاً آنگاه که آن را یک واحد حجم اعتبار می کنیم اجزای عینی و خارجی آن نیز از کثرت رها شده و به عالم وحدت پای می نهد، و دیگر چند خط یا چند مربع و چند زاویه و اجزای متعدد نیست؟! اعتبارات مختلف ما درباره ی خداوند، چه تأثیری در وجود عینی و حقیقت ذات او می گذارد؟! اطلاق، امری اعتباری است و عدم تناهی هم جز وهم و خیال چیزی نیست، اینک فلسفه و عرفان به مجرد اعتبار و خیال، چگونه می تواند از ذاتی که او را عین همه ی اشیا می داند نفی تجزی حقیقی کند؟! پاورقی ۱ - سید محمد حسین حسینی تهرانی، روح مجرد، انتشارات حکمت، اول، سال ۱۴۱۴، ص ۳۵۲ - ۳۵۳. ۲ - علی مقدادی اصفهانی، نشان از بی نشانها، ۱۶۳ به نقل از شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی. ۳ - سید محمد حسین حسینی تهرانی، روح مجرد: ۳۵۸. ۴ - ملا صدرا، اسفار: ۲ / ۲۹۲. صفحه ۲۱ آری تباین ذاتی خالق و مخلوق و عدم وحدت آن دو، امری است در نهایت بداهت، اما مشکل اصلی وحدت وجودیان در این است که خیال می کنند اگر مخلوقات، وجودی جدای از خالق خود داشته باشند، با اجزای وجودی خود مزاحم وجود خدا و موجب محدودیت او می شوند. لذا برخلاف ضرورت عقل و برهان و وحی، همه چیز را اوهام و خیالات دانسته و هستی همه چیز را نموده های حقیقت وجود خدا دانسته اند. البته با این روش نه تنها مشکلی را حل نکرده اند، بلکه منکر محسوسات شده و دچار

تناقضات آشکار گشته اند. ایشان اگر به تباین ذاتی، و عدم سنخیت خالق فراتر از داشتن اجزا با مخلوق دارای اجزا توجه می داشتند به روشنی می یافتند که تنها دو چیز مقداری و متجزی هستند که در وجود، مزاحم یکدیگر و باعث محدودیت هم می شوند. بدیهی است که مخلوقات مقداری و جزء دار را نه داخل ذات متعالی از مقدار و اجزا می توان دانست و نه خارج از آن، و خالق متعال را نه نزدیک به آنها می توان شمرد و نه دور از آنها و نه ... بلکه دخول، خروج، قرب، بُعد، زمان و مکان خاصیت اشیای مقداری است و اگر ممکن بود که ذات خداوند، قابل اتصاف به این اوصاف باشد دیگر به چه ملاکی می توانست خالق باشد و نه مخلوق؟! امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «لا یلیقُ بِالذی هُوَ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ إِلَّا أَنْ یَکُونَ مُبَایِنًا لَکُلِّ شَیْءٍ مُتَعَالِیًّا عَنِ کُلِّ شَیْءٍ». (۱) «خالق همه چیز را نمی سزد مگر اینکه فراتر از وجود هر چیز و مخالف با همه ی آنها باشد». حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «التَّوْحِيدُ أَنْ لَا تَتَوَهَّمَهُ». (۲) «توحید این است که آنچه را قابل تصور و توهم باشد خدا ندانی». در حالی که اهل فلسفه و عرفان، ذات خداوند را منشأ تولد همه چیز می دانند و می گویند: «اگر نگویی که حضرت حق قبل از خلق دارا بود، پس چگونه توانی گفت که عطا کرد زیرا که فاقد شیء، معطی آن نمی شود. پس ناچار باید گفت که در مقام ذات دارا بود». (۳) و می گویند: «ذکر ما همیشه از توحید است. وحدت وجود، مطلبی است عالی و راقی. کسی قدرت ادراک آن را ندارد ... من نگفتم این سگ خداست. من گفتم غیر از خدا چیزی نیست ... وجود بالاصاله و حقیقه الوجود در جمیع عوالم ... اوست تبارک و تعالی و بقیه ی موجودات، هستی ندارند و هست نما هستند». (۴) اهل عرفان بر اساس نفی هر موجودیتی به جز از خدا و بر پایه ی اعتقاد به ظهور و تجلی او در هر صورت و شکلی، با تعبیر متناقض «تشبیه در عین تنزیه و تنزیه در عین تشبیه» صریحا به تشبیه خداوند گرفتار شده اند زیرا اینکه تشبیه خداوند به مخلوقات به هیچ تأویلی قابل پذیرش نیست و با اصول مسلم عقل و شرع، مخالفت روشن و آشکار دارد. پاورقی ۱ - بحارالانوار: ۳ / ۱۴۸ - ۲ - بحارالانوار: ۵ / ۵۲، از نهج البلاغه. ۳ - علی مقدادی اصفهانی، نشان از بی نشانها: ۱۶۲، (به نقل از شیخ حسنعلی نخودکی). ۴ - سید محمد حسین حسینی تهرانی، روح مجرد: ۵۱۵. صفحه ۲۲ ابن عربی در فص نوحی از کتاب فصوص الحکم می گوید: «اعْلَمْ ... أَنَّ التَّنْزِیَةَ عِنْدَ أَهْلِ الْحَقَائِقِ فِي الْجَنَابِ الْإِلَهِيِّ عَيْنُ التَّحْدِيدِ وَالتَّقْيِيدِ، فَالْمَنْزَعُ إِذَا جَاهِلٌ وَإِمَّا صَاحِبٌ سُوءِ أَدَبٍ». (۱) «به اعتقاد اهل تحقیق، تنزیه خداوند، عین محدود کردن و تقیید و در بند کشیدن ذات خداوند است. از این رو، کسی که او را متعالی و منزّه داند یا جاهل و نادان است و یا بی ادب». «تنزیه در عین تشبیه و تشبیه در عین تنزیه» و «وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت» که عرفا بدان اعتقاد دارند، درست مانند این است که کسی در عین اعتقاد به جزء نداشتن ذات خداوند، قائل به جزء دار بودن آن شده و بگوید: خداوند ذات متجزی بدون جزء است! مسلم است که تأویلات اعتباری ایشان در این مقام هیچ مشکلی را حل نمی کند و به تصریح خودشان از التزام به تقیید و تحدید و تشبیه وجود خداوند، هیچ گزیری نخواهند داشت. با تأمل در مبانی عقیدتی اهل فلسفه و عرفان و با توجه به تصریحات ایشان درباره ی یکی بودن خالق و مخلوق، جای شگفتی است که برخی می پندارند ایشان واقعاً برای وجود خداوند حقیقتی مجرد و جدا از وجود مخلوقات و مجالی و مظاهر قائلند و یا اینکه می توانند چنین عقیده ای داشته باشند!! باری، فلسفه و عرفان و وحدت وجود، اشیا را عین ذات خداوند و حصه های وجودی او و صورتها و اجزای مختلف ذات وی می داند و اعتقاد به وجود هر چیز دیگری غیر از خدا را، شرک و باطل می شمرد، و همه چیز را مانند امواج دریا، جلوه ها و صورتهای مختلف حقیقت وجود خدا می انگارد و می گوید: «هر لحظه به شکلی بت عیار برآمد دل برد و نهان شد» و حقیقت وجود هر چیزی را انکار کرده، همه آنها را اوهام و خیالات و باطیل می داند. اما قرآن و برهان و سنت و وحی و فطرت، گواهی می دهند که خداوند متعال ذاتی متعالی و منزّه از عین وجود مخلوقات خود می باشد، نه جزء دارد و نه مقدار، و نه صورت می پذیرد، و نه قابل تجلی و ظهور است، و نه چیزی از او خارج و صادر می شود، و نه او خود از چیزی پدید آمده است، همه ی اشیا، مخلوق و آفریده ی حضرت او جلوعلا می باشند که پس از نیستی و عدم مطلق، آنها را ایجاد فرموده است، و اگر بخواهد همه ی آنها را نیست و نابود فرماید هیچ محالی پیش نمی آید. در حالی که بر اساس

مبانی فلسفی و عرفانی، از بین رفتن هیچ چیزی ممکن نیست؛ چه اینکه انعدام و از بین رفتن هر چیزی، مستلزم این است که به همان مقدار از وجود خداوند معدوم شود و از میان برود.

نابیدای دیدنی!

چنانکه نقل کردیم در کتاب مقالات درباره ی خداوند متعال آمده است: «هر چند در مقام ذات از نام و نشان و تجلی و صورت مبرا است، و در پس پرده غیب ازلا و ابدأ از دیده عقول پنهان است، اما حافظ او را به هزار نام و نشان بر پرده غزلیات خویش نقش کرده و به مصداق سخن ابن عربی که گفت خداوند دوست دارد که او را در همه ی صورت ها عبادت کنند، او نیز محبوب خود را در جلوه های گوناگون از صنم تا صمد و از شاهد هر جائی تا عزیز مهین ستوده است». پاورقی ۱ - فصوص الحکم: ۶۸.

بخش دوم: گریز اهل عرفان از دلیل و برهان

اشاره

از آنجا که ادعاهای اهل عرفان با موازین عقلی و برهانی سازش ندارد، به شدت از برهان و عقل گریخته و به بهانه ی عشق و مستی، حقایق آشکار را انکار کرده و با بینش صحیح فکری در افتاده اند. در نتیجه ی این عقل ستیزی، حق و باطل را یکی دانسته و کفر و ایمان را یکسان تلقی کرده اند. کتاب مقالات، غافل از مخالفت های صریح مذهب عشق با برهان و قرآن و سنت و وحی، چنین می نگارد: «این حال همیان و حیرت از یک نگاه پدید می آید که به تنهایی تمام دیدنیهای غیب و شهود را در بر می گیرد و همه پرسش ها و خارخارهای عقل عافیت اندیش را پاسخ می گوید . . . در وادی حیرت، جمله اصداد جمع و همه محالات حال می شوند. شب و روز ۴ و آفتاب و ماه و زهر و شکر و بهار و خزان در هم می آمیزند و سالک را در خود گم می کنند چنانکه: گر از او پرسند هستی یا نه ای سربلند عالمی؟ پستی؟ که ای؟ در میانی یا برونی از میان برکناری یا نهانی یا عیان فانی ای یا باقی ای یا هر دویی هر دویی یا تو نه ای یا نه توئی گوید اصلاً من ندانم چیز من وین ندانم هم ندانم نیز من عارفم اما ندارم معرفت بی صفت گشتم نگشتم بی صفت منطق الطیر و در این حال، تخت وجود به تمامی حجله عشق می شود و سالک از منطق الطیر شعشعه ی ذات، بیخود و حیران می گردد». (۱) و نیز می نویسد: «جهان آکنده از زیبایی است، از زمین زیر پای تا آسمان بالای سر، و از ابر و موج تا کاغذ ابر و باد، و از بیرنگی عشق تا نقوش رنگارنگ شمشیرهای دمشق، زیبایی حقیقت است، و حقیقت زیبایی است، و هر دو عین وجودند . . . زندگی رقصی است بسوی خداوند . . .» (۲) در جای دیگر به جرعه ای از می عشق، از تمامی صحنه های مجاهدات و مبارزات حق و باطل کناره جسته، چنین می نویسد. می خور که ز دل قلت و کثرت ببرد اندیشه هفتاد و دو ملت ببرد پرهیز مکن ز کیمیائی که از او یک جرعه خوری هزار علت ببرد خیام و در مدح این شراب عشق عرفانی و صلح کل صوفیان می نگارد: «این کدآمین شراب است که سوداگران ترازو خوی را از سنگ تفرقه و حساب کم و بیش می رهند، و جنگ هفتاد و دو ملت را به آشتی می کشاند». (۳) آری! مذهب عشق و عرفان، کسانی را که بر اساس موازین عقل و برهان و سنت و قرآن قدم برمی دارند و به حق تمسک می جویند و باطل را دور می اندازند، سوداگر ترازو خوی و گرفتار سنگ تفرقه و حساب کم و بیش می خوانند، و به همین سادگی بر مکتب تمامی حق جویان و باطل پرهیزان، یعنی همه پیامبران و پیروان راستین ایشان، خط بطلان می کشد! و اهل حق و باطل را به آشتی بر اساس باطل دعوت می کند! پاورقی ۱ - حسین الهی قمشه ای، مقالات: ۳۱۴ - ۳۱۶. ۲ - همان: ۳۵۷ - ۳۵۹. ۳ - حسین الهی قمشه ای، مقالات: ۴۰۹ - ۴۱۰. صفحه ۳۷ به راستی، چگونه می توان ضدیت های اولیای حق و باطل در گستره ی تاریخ را - پناه بر خدا - جنگ خر فروشان دانست که کتاب مقالات می نویسد: «مادر گلها خار است و جنگ

خار و گل و همه تعینات و اضداد چون جنگ خر فروشان، صنعت و بازار گرمی است . . . (۱) در عشق خانقاه و خرابات فرق نیست هر جا که هست پرتو روی حبیب هست (۲) حافظ کفر و دین هر دو در رهت پویان وحده لاشریک له گویان سنائی (۳) و نیز از دیوان شمس تبریزی چنین نقل می کند: مؤمن و کافر مگوی محسن و فاسق مجوی جمله اسیر تواند دست کرم برفشان! کیست که مست تو نیست جرعه پرست تو نیست مهره دست تو نیست بر همه افسون بخوان! (۴) آری! ایشان این چنین بر مبنای مذهب صلح کل عارفان، کفر و دین و فسق و ایمان را یکی می دانند اَمَّا خَدَاوَنَدِ مَتَعَالِی می فرماید. (أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ) (۵) «آیا کسی که مؤمن است همانند کسی است که فاسق و نافرمان است؟ هرگز مساوی نیستند». و می فرماید: (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) (۶) «خداوند، ولی اهل ایمان است. ایشان را از ظلمت ها به سوی نور می برد، و کسانی که کافر شدند اولیای ایشان طاغوت است که آنها را از نور به ظلمت می کشانند. ایشان اهل آتشند و در آن جاودان خواهند بود». (مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نُفْسِهِمْ يَمْهَدُونَ) (۷) «هر کس کافر گردد، کفرش به زیان اوست، و آنانکه عمل صالح بجای آورند پس برای خویشتن می اندوزند». (تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ) (۸) «سوگند به خدا که ما در گمراهی آشکاری بودیم که شما را با پروردگار جهانیان برابر می دانستیم». (. . . قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ) (۹) «بگو: آیا دانا و نادان و گمراهی و هدایت یکسان هستند؟! (وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ) (۱۰) «خوبی با بدی هرگز یکسان نیست». پاورقی ۱ - همان: ۲. ۳۰۳ - همان: ۳. ۳۰۳ - همان: ۴. ۳۰۳ - همان: ۵. ۳۰۴ - سجده: ۶. ۱۸ - بقره: ۷. ۲۵۷ - روم: ۸. ۴۴ - شعراء: ۹۸ - ۹۷. ۹ - رعد: ۱۰. ۱۶ - فصلت: ۳۴. صفحه ۳۸ (. . . لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) (۱) «نزد خداوند یکسان نیستند و خداوند، ستمکاران را راه نمی نماید». (قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (۲) «بگو: پلید و پاک یکسان نیستند هر چند فراوانی پلیدها تو را به شگفت آورد. پس ای خردمندان، از خدای بپرهیزید، شاید رستگار شوید». (لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ، أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ) (۳) «دوزخیان با بهشتیان یکسان نیستند. اهل بهشت رستگاراند». کتاب مقالات می نگارد: «و به گفته حافظ جرعه ای بر خاک افشانند و عوالم بی نهایت را مست و شیدای خود کرد». (۴) می پرسیم: چگونه شما همه چیز را مست و شیدای خدا می دانید؟ آیا شیطان، مست و شیدای خداست؟ و به عشق او بندگانش را به سوی دوزخ و مبارزه با پروردگار مهربان و دشمنی با سعادت خودشان می خواند؟! آیا کشندگان پیامبران الهی، به عشق و مستی خدایی، سفیران مخلص او را به قتل رساندند؟ آیا خون خواران صحنه ی کربلا، به مستی محبت الهی، بزرگترین فاجعه ی تاریخ را رقم زدند؟! آیا شما سقیفه ی بنی ساعده را هم خانه ی عشق و محبت الهی می دانید؟! و قرآن های بر سر نیزه ی معاویه را؟! و خار چشم امیرالمؤمنین (علیه السلام) و استخوان حلقوم آن حضرت را؟! و شمشیر ابن ملجم را؟! و دیگر نعره های مستانه ی دژخیمان و خونخواران تاریخ را؟! آیا چنانکه اهل عرفان می گویند هیچ فرقی بین حق و باطل نیست، و اهل باطل همگی عاشقان مستانه ی حقدند؟! و آیا تمامی پیامبران و معصومین (علیهم السلام) که پیرو مذهب صلح کل و عشق و مستی فراگیر عارفانه نبوده اند و با تمام توان خود با کفر کیشان و جبری مسلکان و وحدت وجودیان و دهریان منکر آفرینش مبارزه کرده اند، بر خطا بوده اند؟! در ارزیابی این آرزوی عارفان که در پی آنند تا با نوشیدن صهبای عشق از قلت و کثرت رهیده و از اندیشه ی هفتاد و دو ملت فارغ شوند و به حق و باطل کاری نداشته باشند، بیان می داریم که امام باقر (علیه السلام) فرمودند: «تَفَرَّقَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً: اثْنَتَانِ وَسَبْعُونَ فِرْقَةً فِي النَّارِ وَفِرْقَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَمِنَ الثَّلَاثِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً ثَلَاثُ عَشْرَةَ فِرْقَةً تَنْتَحِلُ وَلاِئِنَّا وَمَوَدَّتْنَا، اثْنَتَا عَشْرَةَ فِرْقَةً مِنْهَا فِي النَّارِ وَفِرْقَةٌ فِي الْجَنَّةِ». (۵) «این امت پس از پیامبرشان، هفتاد و سه گروه شدند هفتاد دو گروه ایشان در دوزخ و تنها یک فرقه در بهشت خواهند بود. سیزده گروه از آن هفتاد و سه گروه، خود را به محبت و ولایت ما می بندند که دوازده گروه از ایشان نیز در دوزخند و تنها یک گروه اهل بهشت خواهند بود».

عاقبت وخیم مذهب صلح کل

کتاب مقالات در پی دفاع از بی قیدی درویشان و مذهب صلح کل عارفان می نگارد: پاورقی ۱ - توبه: ۲.۱۹ - مائده: ۳.۱۰۰ - حشر: ۴.۲۰ - مقالات: ۵.۴ - بحارالانوار: ۱۴ / ۲۸، از اصول کافی. صفحه ۳۹ «باید گفت که اختلاف عقل و عشق در مراتب ادراک است و تا هنگامی که آدمی درک ماهیات و حدود و رسوم و تعینات متکثره می کند و کائنات را یک به یک به ترازوی خویش می سنجد و هر یک را وزنی و نامی می نهد و تمیز می دهد میانه زهر و شکر و زشت و زیبا و شب و روز و کفر و ایمان و میخانه و محراب و درست و نادرست و خیر و شر، و در یک چهار چوب منطقی و ریاضی، جهت اشتراک و جهت اختلاف و جنس و فصل موجودات را معین می کند و بیرون از چهار حد و شش جهت و پنج گوهر، چیزی نمی داند و در این میانه خود را محور همه قضاوت ها و سنجش ها و ارزش ها می شناسد، قوه ادراک او در مرتبه عقل است و او را عاقل گویند... وقتی قوه ادراک از دانایی به بینایی رسید عاشق می شود و محصول چهل سال علم و زهد و تقوی را به یک پیاله می عشق سودا می کند و از جهان تضاد رهائی می یابد...» (۱) بدیهی است هر کس فطرت الهی و بینایی حقیقی خود را به غرق شدن در دریای اشعار و گفتارهای نادرست و خلاف برهان عارفان از دست نداده باشد، به خوبی می داند فرق گذاشتن بین شب و روز، کفر و ایمان، و میخانه و محراب، درست و نادرست و حق و باطل، براساس برهان و سنت غیر قابل تغییر الهی و متن کتاب وحی خداوند است، و به بهانه ی عشق و مستی، پشت پا بر همه ی واقعیات و حقایق زدن و از عقل گریختن، نهایت کجروی و گمراهی است. آیا آن آگاهی و شعور و بیداری که جامعه ی ما پیوسته به خود نسبت می دهد، یعنی همان انکار فرق خیر و شر و درست و نادرست؟! و انکار کردن ضدیت حق و باطل؟! مگر نه این است که هر کس ضدیت حق و باطل را نپذیرد و انحصار حقانیت محض به مکتب قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) را به هر بهانه ای انکار کند، در حضور تمامی مدعیان اسلام و مسلمانی، صریحاً ریشه ی اسلام و حقانیت قرآن را زده، تمامی مبارزات و کوشش های پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) و مجاهدات مدافعان نستوه حریم تشیع را پوچ و باطل می شمارد؟! آیا نباید اندیشید که با دفاع از این اندیشه های خلاف برهان، مسئله ی خداوند و ابلیس، ابراهیم (علیه السلام) و نمرود، موسی (علیه السلام) و فرعون، خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله وسلم) و ابو جهل، امیرالمؤمنین (علیه السلام) و معاویه، سیدالشهدا (علیه السلام) و یزید و پیروان برهان و کتاب و سنت با ادیان تحریف شده و صوفیان دور از دین و برهان، به چه سرنوشتی می انجامد؟!

عقل یا عشق، و برهان یا شهود؟

از شگفت ترین ادعاهای اهل عرفان این است که گویند با عقل و برهان و استدلال، توحید واقعی را نمی توان یافت، و باید برای رسیدن به حقیقت عرفان بر مرکب عشق سوار شده، با شهود به آن دست یافت. مولوی گوید: پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود کتاب روح مجرد نیز در بیان حالات یکی از مریدان استاد خود می نگارد: «دیدگان ملکوتیش به مقام منزلت آقا گشوده شده بود... و فاتحه ی حدیث عقل و اطاعت را خوانده بود و صریحاً می گفت: این احکام مزدوران است نه احکام عشاق!» (۲) و نیز از استاد خود نقل می نماید که: «غالب مسائل معارف الهی بلکه همه آن مسائل بدون ادراک توحید شهودی، قابل ادراک نیست». (۳) مولوی گوید: عشق آمد عقل او آواره شد صبح آمد شمع او بیچاره شد پاورقی ۱ - مقالات: ۲.۳۳ - سیدمحمدحسین حسینی تهرانی، روح مجرد: ۳.۵۵۴ - همان: ۵۷۶. صفحه ۴۰ و نیز در کتاب روح مجرد آمده است: «مستند شیخ [ابن عربی] در وحدت وجود، کشف صحیح و ذوق صریح است، نه دلیل عقلی یا مقدمات نقلی». (۱) از نعمت الله ولی نقل شده است که می گوید: زید و عمرو و بکر و خالد هر چهار چهار باشد، نزد ما ایشان یکی است عقل اگر گوید خلاف این سخن حرف او مشنو که ابله مردکی است در حالی که اگر واقعاً چنین است، چرا این عقل گریزان با خود استدلال عقلی و برهانی، شهود و عشق

را بر عقل و برهان مقدم می دارند؟! بدیهی است حجیت حکم عقل را هرگز نمی توان به موارد خاصی تخصیص زد؛ اگر حجیت حکم عقل، قابل تخصیص باشد دیگر تفاوتی بین موارد آن باقی نمی ماند و حجیت آن در تمامی موارد از میان خواهد رفت. در عین حال، باید دانست که خود همین مدعای ایشان که عشق بر عقل مقدم است، بر مبانی عقلی بی شمار استوار است که اگر یکی از آنها باطل باشد ادعای ایشان نیز باطل و نادرست خواهد بود؛ چرا که ادعای ایشان در صورتی درست است که لااقل عقل دریابد که: ۱. برهان و شهود، دو چیزند نه یک چیز. ۲. وقتی دو چیز بودند، نمی شود یک چیز باشند. ۳. هر دو، حجت هستند. ۴. حجت ها در حجیت خود دارای مراتبند. ۵. مراتب برتر مقدمند. ۶. حجت با غیر حجت تفاوت دارد. ۷. اصل تقدم و تأخر، حق است. ۸. آنچه حق است باید پیروی شود. ۹. وجوب تبعیت و جواز ترک، با یکدیگر متناقضند. ۱۰. از دو نقیض یکی بیشتر واقع نشود. ۱۱. تقدم با تساوی نمی سازد. ۱۲. ترجیح یکی از دو امر مساوی بر دیگری قبیح است. ۱۳. حسن و قبح، عقلی است نه اعتباری. ۱۴. ترک قبیح، رجحان دارد. ۱۵. راجح غیر از مرجوح است. ۱۶. وجوب غیر از جواز است. ۱۷. برهان و شهود واقعیت دارند. ۱۸. واقعیت با غیر واقعیت نمی سازد. ۱۹. تناقض در نفس همین اصول نیز نباید باشد. ۲۰. بین این اصول و نفس مدعا باید رابطه باشد. ۲۱. اصل ربط صحیح است. پاورقی ۱ - همان: ۳۵۹. صفحه ۲۲۴۱ و اگر بخواهیم این مطلب را بطور کامل بررسی کنیم خود کتابی مستقل خواهد شد. باری باید علت عقل گریزی ایشان را در جای دیگر جستجو کرد چنانکه امام صادق (علیه السلام) آنرا در پاسخ این سئوایت فرموده اند. ابن سکت از حضرت صادق (علیه السلام) پرسید: «فَمَا الْحُجَّةُ عَلَى الْخَلْقِ الْيَوْمَ؟» امروز، حجت بر انسانها چه چیز می باشد؟! حضرت فرمودند: «الْعَقْلُ، تَعْرِفُ بِهِ الصَّادِقَ عَلَى اللَّهِ فَتَصَدَّقُهُ وَالْكَاذِبَ عَلَى اللَّهِ فَتَكْذِبُهُ» (۱) «عقل، که به واسطه ی آن راستگویان بر خداوند را شناخته و تصدیق می کنی و اهل دروغ و افترای بر خداوند را نیز شناخته، ایشان را تکذیب می کنی!» آری، بدیهی است چنانچه پای برهان و عقل به میدان باز شود باطل گویان رسوا شده و جز گریز چاره ای نخواهند داشت؛ واقعاً چه مشکلی بالاتر از این که وقتی این بیان شکوهمند قرآن در برابر عارفان عاشق کیش قرار می گیرد که: (هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) (۲) «اگر راست می گوید، برهان خویش را عرضه کنید». در پاسخ بگویند: «سالک راه خدا بالوجدان و المشاهدة و با لمس و عیان نه با دلیل و برهان، خود را از این محدوده... بیرون می نگرد؟!» (۳) آری، برای تحریف معنای توحید و به کرسی نشاندن خدای قابل لمس و دارای اجزا و جلوه های گوناگون به جای آفریدگار حقیقی، باید از عقل و برهان فرار نموده و تمامی بدیهیات و مسلمات را انکار کرد! روشن است که چنانچه شناخت حق و باطل و کفر و ایمان بر اساس عقل و برهان باشد، عقل که بطور قطعی همه چیز را دارای اجزای حقیقی و قابل وجود و عدم واقعی و نیازمند به وجود خالق می بیند، راه خود را به روشنی می یابد، و دیگر ممکن نیست که اعتقاد به وحدت وجود و ازلیت و ابدیت و وجوب وجود کائنات، به جای اعتقاد به وجود آفریدگار جهان ارائه گردد؛ و اعتقاد به سنخیت و تشابه خالق و خلق، بلکه یکی بودن آنها جای اعتقاد به تباین ذاتی خدا و خلق را بگیرد؛ و تمامی افعال و زشتی ها و گناهان، با واسطه یا بدون واسطه، لوازم ذات خدا دانسته شود و به ساحت قدس و جلال او نسبت داده شود؛ و هر گونه الحاد و بت پرستی، عین حقیقت توحید و خداپرستی دانسته شود؛ و هر عارف و صوفی ای ادعای شهود و فنا و عینیت ذات خود و خدا کند و فریاد انا الحق برآورد؛ و... (فَاِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاٰجِعُونَ) (۴) (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَيُّ مَثَلٍ يُنْقَلُونَ) (۵) قرآن کریم می فرماید: پاورقی ۱ - بحار الانوار: ۱ / ۱۰۵، به نقل از احتجاج: ۲ - نمل: ۳۶۴ - روح مجرد: ۱۶۵. ۴ - بقره: ۱۵۶. ۵ - شعراء: ۲۲۷. صفحه ۴۲ (وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ) (۱) «و پلیدی را بر آنان می نهد که تعقل نمی کنند». و نیز: (إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ) (۲) «پست ترین جنبندها نزد خداوند، ناشنویان و لالانی هستند که تعقل و اندیشه نمی کنند». و می فرماید: (فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) (۳) «اگر واقعاً عقل، ناتوان تر از حس و شهود باشد و حس و شهود بر آن رجحان داشته باشد، باید: ۱. ایشان، قاطعانه سراب را آب بدانند. ۲. آسمان را همیشه بالای زمین بدانند. ۳. خورشید و ماه را به اندازه یک توپ در شمار آرند. ۴. خورشید و ماه را دایره بدانند نه کروی. ۵.

آتشگردان را دایره ای با محیط بسته بشمار آرند. ۶. در حالت گیجی و منگی، اطراف خود را در دوران به گرد خویش بدانند. ۷. خواب و بیداری را یکی شمارند. و... اگر عقل مقدم بر عشق نباشد، باید عشق ها را مساوی بشمرند و فدا شدن در راه هر معشوقی را - پول باشد یا مقام، ریاست باشد یا شهوت، خدا باشد یا شیطان، دنیا باشد یا آخرت، امام معصوم باشد یا متوکل و یزید - یکسان بدانند. اگر شهود بر استدلال عقلی مقدم است، چرا حقانیت شهود را مشروط به موافقت آن با وحی و شرع می دانند؟ مگر نه این است که درک مخالفت و موافقت مکاشفات عرفانی با شریعت جز از طریق استدلال عقلی امکان پذیر نیست. آیا اگر کسی ادعا کند چون عشق و شهود بر عقل و برهان مقدم است، ما به عقل و برهان تمسک می کنیم و شهود را با اینکه مقدم بر عقل است دور می اندازیم، بر چه اساسی می توان ادعای او را رد کرد؟! بدیهی است در مواردی که عقل، حکمی نداشته باشد، اصلاً تعارضی بین حکم عقل و غیر آن وجود ندارد که بتوان از تقدیم یکی بر دیگری سخن گفت، و در مواردی که عقل حکم داشته باشد، مؤخر داشتن حکم عقل به هر عنوان و بهانه ای که باشد - ولو به این بهانه که مکاشفه و شهود، فراتر از دریافت عقل است - مساوی با ابطال حکم عقل می باشد. نیز واضح است که حکم عقل در مورد ادراک تعدد و تکرار واقعی اشیا و موجودات محسوس و غیر محسوس، قطعی است و انکار آن از آشکارترین مصادیق سفسطه می باشد. بسی شگفت و عجیب است که گاهی خود اهل عرفان، این ادعای خویش را که می گویند در نیل به وحدت وجود، پای عقل لنگ است و تنها باید با حس و شهود به آن رسید، به صراحت باطل کرده و به عکس اعتراف کرده اند که حس و شهود همگانی نیز، حکم به غیر هم بودن خدا و خلق می کند، و وحدت وجود از نظر حس و شهود بدوی نیز قابل پذیرش نخواهد بود. پاورقی ۱ - یونس: ۲۰۰، ۲ - انفال: ۲۲، ۳ - زمر: ۱۷. صفحه ۴۳ لذا در ابتدای امر سیر و سلوک از سالک می خواهند خود را به طور مطلق تسلیم استاد و پیر راه نمایند و در هر حکم خلاف عقل و بدیهه ای به فرمان او باشد نتیجه ی این امر چنان می شود که سالک بیچاره به هوای رسیدن به کمال و خدا شدن! در طول مدت ریاضت کشیدن ها و چله نشینی ها از حقیقت عقل و فهم و ادراک انسانی خود مسخ گشته و به حیوانی مطیع و فرمانبر مبدل می گردد که در نتیجه ی تصرفات استاد و تلقینات پیوسته ی او، پذیرش اباطیل و احکام خلاف بدیهی او را از کمالات خویش می انگارد. با رجوع به مکاشفه های اهل عرفان، آشکار می شود که حقیقت مشاهدات و مکاشفات عرفانی، چیزی جز ادراکات حسی سالک نیست که این مکاشفات و ادراکات حسی، در نتیجه ی ریاضت های غیر معقول و اعمال شاقه - که اعتدال نفس و قوای ادراکی را بر هم می زند - و در اثر تلقینات و تصرفات استاد - که مداخلیت تام در حصول مکاشفات سالک دارد - برای او حاصل می شود. و ما شواهد و دلایل این مطلب را به تفصیل، در جای خود آورده ایم. برای نمونه، لاهیجی را می بینیم که چون بر اساس عقاید فیلسوفان قدیم، چنین می پنداشته است که زمین مرکز جهان است و طبقات آسمان مانند پوسته های پیاز به طور ثابت و بلورین بر روی هم میخکوب و بر گرد زمین در دوران می باشند و...، در عالم مکاشفه هم در همین عوالم موهوم سیر می کند و به خیال خود از آسمان های هفت گانه بالا رفته تا آن جا که خود را در بالای عرش خداوند دیده و حتی نفس خود را آفریننده ی چنین افلاکی شهود می کند. او در ضمن بیان مکاشفات خود می نویسد: نور تجلی حق بی کم و کیف و جهت بر من تابان شد و حضرت حق را بی کیف بدیدم... بعد از آن بقاء بالله یافته، دیدم که آن نور مطلق منم و ساری در همه عالم منم و غیر از من هیچ نیست، و قیوم و مدبر عالم منم و همه به من قائمند، و در آن حال حکمت های عجیب و غریب در ایجاد عالم بر من منکشف شد، مانند حکمت اینکه چرا عرش ساده است که هیچ کوب بر او نیست، و چراست که تمامت کواکب ثابته در فلک هشتمند، و سبب چیست که در هر یکی از این هفت فلک دیگر یک کوب است (۱). بدیهی است چنانچه لاهیجی با حواس معتدل و طبیعی خود به سیر در کهکشان می پرداخت، از این خیالات بر کنار می ماند و نفس خود را پروردگار چنین عوالم موهومی شهود نمی کرد و به اعتقاد به وحدت وجود و خود خدا بینی گرفتار نمی شد. بر این اساس، اعتبار مشاهدات و مکاشفات عرفانی از سایر محسوسات کمتر است و نسبت به محسوسات و مشهودات انسان در حالات عادی - که خود را به تصرفات و تلقینات استاد سیر و سلوک نسپرد

و از حد اعتدال فهم و ادراک واقعی و طبیعی خود خارج نشده است - در صد خطای آن به مراتب بیش تر است. از همه ی این ها گذشته، انکار حکم عقل و پذیرش وحدت وجود - که به اعتراف اهل کشف با برهان قابل اثبات نیست - به جهت مکاشفاتی که مؤمن و کافر در تحصیل آن یکسانند - و به اعتراف خود اهل عرفان، حق و باطل آن به هم آمیخته است و جز در صورت مطابقت آنها با حجت و برهان، نمی توان آنها را پذیرفت - نهایت ضلالت و گمراهی است. نتیجه اینکه: وحدت وجود هم بر خلاف عقل و برهان است و هم برخلاف ضرورت حس و مشاهده. لذا تا پای عقل به میان کشیده می شود ایشان می گویند: عقل را در اینجا قبول نداریم و با مشاهده و عیان، وحدت وجود را اثبات می نماییم، و تا سخن از مشاهده و حس و عیان به میان می آید، می گویند ما با نظر دقیق و نهایی عقلی وحدت وجود را اثبات کرده و شهود و حس را برخطا می دانیم! پاورقی ۱ - لاهیجی، شرح گلشن راز: ۱۵۸ - ۱۵۹ صفحه ۴۴ برخی ساده لوحان به پیروی از توجیهاات نابجای اهل عرفان می پندارند که عارفان، معرفت عقلی خداوند را مردود نمی دانند، بلکه آن را صحیح دانسته و معرفت کشفی را مرحله ای بالاتر از معرفت عقلی می دانند؛ این افراد خوش باور باید بدانند که بین دو عقیده ی وحدت وجود و جدایی خالق و خلق، تناقض صریح وجود دارد. این دو عقیده - مانند کفر و ایمان - کاملاً با یکدیگر مخالف می باشند و هرگز ممکن نیست دو عقیده ی متناقض و مخالف، هر دو صحیح باشند و مراتب مختلف معرفت یک حقیقت بشمار آیند.

بخش سوم: جبر گرایی و نفی اختیار

عارفان به مقتضای اعتقاد خویش به وحدت وجود و نفی وجود مخلوق، فاعلیت خود را نسبت به اعمالی که انجام می دهند از اساس انکار نموده و بر خلاف برهان، وجدان، کتاب، سنت و فطرت به جبر گرویده و منکر وجود اختیار گشته اند. در این بخش، در ضمن دو عنوان به نمونه هایی از گفتار اهل عرفان در گرایش به جبر، و نفی جبر از دیدگاه مکتب وحی، بسنده می کنیم: الف) جبر گرایی اهل فلسفه و عرفان و تصوف از کتاب مقالات نقل کردیم که: «تا سالک بدین وادی نرسد و آن واحد بی منتها را - که وحدتش غیر در جهان نگذاشت - اصل همه ... کارها نشناسد و به تعبیر حکیمان الهی، به توحید ... افعالی آراسته نگردد، خواه خدا را یک گوید یا هزار، تفاوتی نمی کند ... در منزل توحید، تمامی کثرتها به وحدت بدل می شود .. از خدا دان خلاف دشمن و دوست که دل هر دو در تصرف اوست سعدی(۱) و شبستری می گوید: فعل ها جمله فعل حق می دان کافری گر نیآوری ایمان کارها جمله آفریده اوست اگر آن جمله بد، و گر نیکوست اختیار تو، اختیار وی است بلکه کار تو، عین کار وی است هیچ در کار خود بدی مختار فعلت اکنون هم آنچه انکار خالق نیک و بد همه اوست کی بود خلق و فعل، خود همه اوست کارها جمله کار او انگار و ندر این کار هیچ کار مدار همه ی ما چو اوست در همه باب ما چه باشیم در میان دریاب(۲) و می گوید: کدامین اختیار ای مرد جاهل کسی را کاو بود بالذات باطل چو بود توست یکسر همچو نابود نگوئی که اختیارت از کجا بود هر آن کس را که مذهب غیر جبر است نبی فرمود کاو مانند گبر است چنان کآن گبر یزدان و اهرمن گفت مرین نادان احمق، او و من گفت مقدر گشته پیش از جان و از تن برای هر کسی کاری معین(۳) و لاهیجی می گوید: «چون فی نفس الامر وجود و هستی ممکنات، تجلی و ظهور حق است به صورت انسان، و ممکن بالذات معدوم است و هستی او، وهم و خیالی بیش نیست، پس چنانچه نسبت وجود به ممکنات عین مجاز است نسبت صفات و افعال و آثار که تابع ذاتند به طریق اولی که مجازی و اعتباری باشد و هیچ تحقیقی نداشته باشد نسبت اختیار به خود جهل است و خود را مستقل در افعال دانستن جهل بر جهل». (۱) پاورقی ۱ - مقالات: ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۲ - مجموعه ی آثار شیخ محمود شبستری: ۲۱۷ - ۳ - شبستری، گلشن راز. صفحه ۴۸ می گوید: «در صورت جمیع مظاهر و در همه جای و در همه محل، مؤثر حق را می باید دانست. چو وجود و افعال جمیع اشیاء، وجود و فعل حق است که به صورت ایشان ظهور یافته است و نموده شده». (۲) ابن عربی می گوید: «فالكفرُ والإيمانُ والطاعةُ والعصيانُ من مشيئته وحكمته وإرادته، ولم يزل - سبحانه -

موصوفاً بهذه الإرادة أزلاً...» (۳) «پس کفر، ایمان، اطاعت و معصیت همه از مشیت و حکمت و اراده او می باشد و او به طور ازلی متصف به این اراده است...» و می گوید: «فَسَبْحَانَ مَنْ لَا فاعِلَ سِوَاهُ» (۴) «پس منزّه است آن کسی که هیچ فاعلی جز او وجود ندارد». حافظ گوید: نیست امید صلاحی ز فساد حافظ چونکه تقدیر چنین است چه تدبیر کنم؟ مکن به نامه سیاهی ملامت من مست که آگه است که تقدیر بر سرش چه نوشت؟ گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ تو در طریق ادب باش و گو گناه من است به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست تا در میانه خواسته کرد گار چیست مکن به چشم حقارت نگاه بر من مست که نیست معصیت و زهد بی مشیت او در کوی نیکنمایی ما را گذر ندارند گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را نعمت الله ولی می گوید: فاعل مختار در عالم یکی است در حقیقت فعلها از خود مدان (۵) یک فاعل و فعل او یکی هم گه نیک نماید و گهی بد در هر دو جهان یکی است موجود هر لحظه به صورتی مجدد (۱) پاورقی ۱ - محمد لاهیجی، شرح گلشن راز: ۲.۴۲۵ - همان: ۳.۴۲۷ - ابن عربی، فتوحات مکیه، سفر ۱، ص ۴.۱۶۷ - همان: ۵.۱۷۰ - به نقل فلسفه و عرفان از نظر اسلام: ۱۴۶. صفحه ۴۹ کتاب روح مجرد از مولوی نقل می کند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) قاتلش را در کشتن خویش، معذور و مجبور می دانسته و خودش را او را شفاعت خواهند نمود و در این باره چنین می آورد: من همی گویم برو جفّ القلم زین قلم بس سرنگون گردد علم هیچ بغضی نیست در جانم ز تو زانکه این را من نمی دانم ز تو آلت حقی تو، فاعل دست حق چون زخم بر آلت حق طعن و دق؟! (۲) لیک بی غم شو شفیع تو منم خواجه روحم نه مملوک تنم (۳) لاهیجی در شرح گلشن راز می نویسد: «سَالِكِ صاحب تجلی، جمیع افعال و اشیا را در افعال حق فانی یابد و در هیچ مرتبه و هیچ شیئی غیر حق، فاعل نبیند و غیر او را موثر نشناسد و... این را مقام محو می نامند» (۴) (ب) نفی جبر در معارف خاندان وحی امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: «اللَّهُ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يُجْبَرَ عَبْدًا عَلَى فِعْلٍ ثُمَّ يُعَذِّبُهُ عَلَيْهِ» (۵) «خداوند عادل تر از این است که بنده ای را بر کاری مجبور کند، سپس بخاطر آن عذابش نماید». امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَرْحَمُ بِخَلْقِهِ مِنْ أَنْ يُجْبَرَ خَلْقُهُ عَلَى الذُّنُوبِ ثُمَّ يُعَذِّبُهُمْ عَلَيْهَا» (۶) «خداوند به خلق خود مهربان تر از آن است که ایشان را به انجام گناهان مجبور کند و سپس به جهت گناه، عذابشان نماید». رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرمایند: «يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يَعْمَلُونَ الْمَعَاصِيَ وَيَقُولُونَ إِنَّ اللَّهَ قَدَرَهَا عَلَيْهِمْ، أَلَزَّادُ عَلَيْهِمْ كَشَاهِرِ سَيْفِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (۷) «در آخر الزمان گروهی باشند که گناهان را انجام دهند و گویند خداوند آنرا بر ایشان مقدر فرموده است. کسی که بر ایشان رد کند مانند کسی است که در راه خداوند شمشیر کشیده باشد». حضرت رضا (علیه السلام) می فرمایند: «مَنْ قَالَ بِالتَّشْبِيهِ وَالْجُبْرِ فَهُوَ كَافِرٌ مُشْرِكٌ، وَنَحْنُ مِنْهُ بُرَاءٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (۸) «هر کس به تشبیه و جبر اعتقاد داشته باشد مشرک است و ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم». پاورقی ۱ - همان: ۲.۱۵۰ - روح مجرد: ۳.۴۹۸ - همان: ۴.۵۰۰ - محمد لاهیجی، شرح گلشن راز: ۵.۲۶۸ - بحارالانوار: ۵ / ۵۱، به نقل از توحید شیخ صدوق. ۶ - همان: ۷ - بحارالانوار: ۵ / ۴۷ - ۸ - بحارالانوار: ۲۵ / ۲۶۶، به نقل از عیون الاخبار شیخ صدوق. صفحه ۵۰ و می فرمایند: «من شبّه الله تعالی بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ و من نسب إليه ما نهی عنه فهو كافر» (۱) «هر کس خداوند تعالی را به خلقش تشبیه کند مشرک است، و هر کس آنچه را از آن نهی فرموده است به او نسبت دهد کافر است». نزد حضرت رضا (علیه السلام) سخن از جبر و تفویض به میان آمد، آن حضرت فرمودند: «أَلَا أُعْطِيكُمْ فِي هَذَا أَصْلًا لَا تَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلَا يَخَاصِمُكُمْ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا كَسْرْتُمُوهُ؟ قُلْنَا: إِنْ رَأَيْتَ ذَلِكَ. فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يُطِعْ بِإِكْرَاهٍ، وَلَمْ يُعَصَّ بِغَلْبَةٍ، وَلَمْ يُهْمَلِ الْعِبَادَ فِي مَلِكِهِ، هُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَهُمْ، وَالْقَادِرُ عَلَى مَا أَقْدَرَهُمْ عَلَيْهِ، فَإِنْ ائْتَمَرَ الْعِبَادُ بِطَاعَتِهِ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ عَنْهَا صَادِقًا وَلَا مِنْهَا مَانِعًا، وَإِنْ ائْتَمَرُوا بِمَعْصِيَتِهِ فَشَاءَ أَنْ يَحُولَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ ذَلِكَ فِعْلًا، وَإِنْ لَمْ يَحُلْ فَفَعَلُوا فَلَيْسَ هُوَ الَّذِي أَدْخَلَهُمْ فِيهِ. ثُمَّ قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): مَنْ يَضْبُطُ حُدُودَ هَذَا الْكَلَامِ فَقَدْ خَاصَمَ مِنْ خَلْقِهِ» (۲) «آیا در این باره اصلی به شما اعطا نکنم که هرگز در آن اختلاف پیدا نکنید و هیچ کس در مورد آن با شما مخاصمه نکند مگر اینکه او را درهم شکنید؟ گفتیم: اگر دوست دارید. حضرت فرمودند: اطاعت خداوند تعالی به اجبار نیست، معصیت و نافرمانی نیز به مغلوبیت

خداوند انجام نمی یابد و او بندگان را در ملک خویش مهمل رها نکرده است. اوست مالک آنچه که به ایشان تملیک نموده است، و اوست قادر بر آنچه ایشان را بر آن قدرت عطا فرموده است. اگر بندگان پذیرای فرمان طاعت او باشند مانع و جلوگیر ایشان نخواهد بود، و چنانچه راه معصیت او پویند، اگر بخواهد بین ایشان و گناهان حائل شود انجام می دهد. و در صورتی که حائل و مانع نشود و ایشان معصیت کنند، او نیست که ایشان را داخل گناهان کرده است. سپس فرمودند: «هر کس حدود این گفتار را ضبط کند، بر مخالفین خود غالب آید». امام کاظم (علیه السلام) می فرمایند: «من زعم أن الله تعالى يجبر عباده على المعاصی أو يكلفهم ما لا يطيقون فلا تأكلوا ذبيحته، ولا تقبلوا شهادته، ولا تصلوا وراءه، ولا تعطوه من الزكاة شيئاً». (۳) «هر کس گمان کند که خداوند تعالی بندگان را مجبور به انجام گناهان می سازد، یا ایشان را به چیزهایی تکلیف می کند که قدرت بر آن را ندارند، نه ذبیحه اش را بخورید، و نه شهادتش را قبول کنید، و نه پشت سرش نماز بخوانید، و نه به او زکات بدهید». پاورقی ۱ - عیون اخبار الرضا (علیه السلام): ۱/۹۳. ۲ - عیون اخبار الرضا (علیه السلام): ۱/۱۱۹. ۳ - عیون اخبار الرضا (علیه السلام): ۱/۱۰۱.

بخش چهارم: مکاتب بشری در مقابله با مکتب وحی

اشاره

معارف آسمانی به زمین فرود می آید، اما اندیشه های زمینی هرگز به آسمان بالا- نمی رود و بندی که بشر از این راه بر پای سعادت و نیکبختی خویش بسته است او را جز در پرتگاه ضلالت و هلاکت رها نمی کند. به راستی، چرا بشر در مقابل مکتب اهل عصمت (علیهم السلام) بر مبنای تفکر و اندیشه ی خود به ارائه ی فرهنگ و نظریه می پردازد؟ بحث و سخن درباره ی درستی یا نادرستی اندیشه ها و نظریات بشری در تطبیق با آموزش های مکتب وحی و برهان جای خود دارد، ولی در قدمی پیش تر باید پرسید که آیا اصولاً بشر با وجود مکتب وحی، حق نظریه پردازی و مکتب سازی دارد یا نه؟ از آنجا که برخی از اندیشوران ما با وجود معارف و تعالیم آسمانی مکتب اهل بیت (علیهم السلام) شیفته ی اندیشه های خاکیان شده و به چپ و راست می روند، در این گفتار اشاره ای می کنیم به بطلان ارائه ی نظریات و فرهنگ و فلسفه های گوناگون در مقابل معلمان علوم الهی و خسارت های جبران ناپذیری که از راه بنیان نهادن این اساس نادرست، گردن گیر جامعه ی انسانی شده است. بدون تردید، سعادت جوامع انسانی در گرو دو امر است: الف) اعتقاد به وجوب اطاعت حجت های معصوم الهی. ب) درک صحیح معارف معصومان (علیهم السلام) و تسلیم مطلق در مقابل خواست و اراده ی ایشان. قدم اول، لغزشگاه همگان به جز پیروان مکتب تشیع اثنی عشری - اعلی الله کلماتهم - است. متأسفانه بسیاری از منسوبین به اهل بیت (علیهم السلام) نیز در قدم دوم لغزیده و در اثر عوامل مختلفی که دست غاصبان حقوق اهل بیت (علیهم السلام) و سیاستهای مرموز شرق و غرب در آن دخالت تام داشته است، از درک عمیق فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام) دور افتاده، و فریفته ی تراوشات اندیشه های بشری در مقابل مکتب وحی گشته و عملاً از اولیای حقیقی خود فاصله گرفته ایم. بزرگترین تجلی این اشتباه بزرگ را در خودباختگی و شیفتگی خویش در قبال مکتب فلسفه و عرفان، و رشد و بالندگی نابجای آن در میان اندیشمندان خود می بینیم. این در حالی است که علی رغم این ادعا که مکتب فلسفه، مکتب عقل و برهان می باشد، عقاید فیلسوفان با مبانی عقلی و برهانی به شدت ناسازگار است و فلسفه و عرفان در بیشتر موارد، مطالب وهمی و ظنی و خلاف واقع را به نام قواعد عقلی و برهانی ارائه می دهد. تأملی شایسته نشان می دهد که معرفت عقلی و برهانی صحیح، جز در آموزه های مکتب وحی یافت نمی شود، چرا که معلمان آسمانی آن به عصمت الهی، هرگز اصول عقلی و برهانی را با اوهام و ظنون در نمی آمیزند. بدون شک کمبود و نقصان کسانی که - با وجود معارف اصیل و والای برهانی در مکتب تشیع - فریبی فرهنگی خود را نیازمند جست و جو در اندیشه های بشری قدیم و جدید و گفت و گو با فرهنگ های شرق و غرب می دانند، باید

در دور ماندن از معارف خاندان نبوت (علیهم السلام) دانست، همانگونه که هر چه دامنه ی ارائه ی آرای انسانی گسترش یابد، جلوه ی هدایت و روشنگری اولیا و اصحاب وحی (علیهم السلام) بیشتر و بیشتر رو به انزوا می رود، و این، مرموزترین حربه ی دشمنان سعادت انسانی است که برای مبارزه غیرمستقیم با فروغ هدایت اهل بیت نبوت (علیهم السلام) به کار گرفته اند. صفحه ۵۵

حکم عقل، یا اندیشه های عاقلان!؟

در صحیح بودن معرفت عقلی، جای بحث و سخن نیست؛ بلکه حرف در این است که اندیشه ی بشری در راه شناخت معارف حقیقی از توجه به بسیاری از موضوعات واقعی مطلقاً غافل مانده و در مسیر اقامه ی برهان در مسائل مورد توجه خویش درباره ی مبدأ و معاد، از این خطا برکنار نیست که اوهام و ظنون را با مبانی برهانی درآمیزد، و از این درهم آمیختگی نیز غافل مانده، پیوسته در جهل مرکب به سر برد؛ چنانکه با سیر مختصری در اندیشه های فلسفی و عرفانی شرق و غرب، این درهم آمیختگی های نابجا را فراوان می بینید. بر خلاف مکاتب و اندیشه های بشری، اقامه ی برهان در مکتب وحی و شریعت از این خطا مصون است و اگر چنین نبود، گفتار اولیای دین را نیز اعتباری نبود و مکتب ایشان هم ارزشی فراتر از یک مکتب فلسفی و عرفانی پیدا نمی کرد. معلم الهی مکتب والای تشیع، امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: «ما نیز اگر بر اساس فکر و اندیشه ی خود سخن می رانیم، همانند دیگران که بر این راه رفته اند گمراه می شدیم؛ مکتب ما مکتب علم و عصمت الهی است که از جانب پروردگار متعال توسط پیامبرش برای ما بیان شده است.» (۱) مگر این اندیشه ی بشری و فلسفه و عرفان نیست که در بدیهی ترین مسئله ی معرفتی، یعنی رابطه ی خدا و خلق و آفرینش الهی، با عقل و برهان و شریعت درافتاده و بر اساس اندیشه های نادرست خود تحت عنوان برهان یا شهود، اصل آفرینش را انکار کرده و به وحدت وجود و یکی بودن خالق و خلق معتقد شده است؟! فلسفه، عالم را صادر از وجود خداوند متعال و زاییده و تراوش حقیقت هستی او می داند، و عرفان و وحدت وجود، عالم را نمود و جلوه و نمایش و رقص ذات اقدس خداوند متعال انگاشته است؛ نه خلقی قبول دارد و نه بنده ای و نه به آفرینش اعتقاد دارد و نه به وجود ما سواى خداوند. اما مکتب وحی بر اساس محکم ترین برهان ها، این اوهام را برنمی تابد و با صریح ترین گفتارها پرده از بطلان اصل و فرع این اندیشه ها برمی دارد. در مسئله ی جبر و اختیار هم، قوانین فلسفی همه چیز و همه کس حتی خداوند را بنده ی مطیع قانون تخلف ناپذیر علت و معلول برمی شمارد و وجود اختیار را در دایره ی هستی، گزاف و محال می داند. عرفان پا را فراتر گذاشته می گوید غیر از وجود خدا اصلاً چیزی وجود ندارد که بتوان از جبر یا اختیار آن سخن گفت! اما برهان و عقل و شریعت، خداوند را دارای قدرت و اختیار مطلق می داند، و انسان را در ازای اختیار خود، مسئول واقعی اعمال خویش می شمارد و بدون جهت، گناهان و معاصی را به اعدام (نیستی ها) و لوازم ماهیات و حدود، تفسیر و تعلیل نمی کند و زشتی ها را به ساحت قدس خداوند متعال نسبت نمی دهد. البته اشاره ی مفصل به مسائل اختلافی فلسفه و عرفان با مکتب عقل و برهان و شریعت، در کتابی مستقل نیز نمی گنجد تا چه رسد به این نگاه مختصر. پاورقی ۱ - بحار الانوار: ۲ / ۱۷۲. صفحه ۵۶

علم حقیقی و حقیقت علم

نگرشی کوتاه بر مسائل فلسفی و عرفانی در مقابل مسائل کلامی و دینی، بیانگر این واقعیت است که معرفت دینی در فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام) و مکتب شکوهمند تشیع، بر اساس گرانسنگ ترین براهین و استدلال ها استوار است و در معارف والای خویش هرگز از شرق و غرب وام نمی گیرد و نیازمند به هیچ مکتب و فلسفه ای نمی باشد. امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: «اگر شرق و غرب را در نوردید علم صحیحی جز آنچه از نزد ما اهل بیت صدور یافته، نمی یابید.» (۱) کتاب هدایت آسمانی می فرماید: «آیا آن کسی که به سوی حق راهنمایی می کند سزاوارتر است پیروی شود، یا آن که خود نیازمند به هدایت است؟!» (۲) امیرالمؤمنین (علیه

السلام) می فرمایند: «همانا مبعوض ترین خلق نزد خداوند تعالی، شخصی است که خداوند او را به خودش وا گذاشته، از راه راست بیرون رفته و محبت آرای خود ساخته، قلبش را پر کرده است. با این حال، به نماز و روزه نیز ملتزم باشد. او مردمان را به فتنه اندازد. خود گمراه است و پیروانش را نیز به گمراهی می کشاند.» (۳) امام باقر (علیه السلام) در تفسیر این آیه: «چه کسی گمراه تر از آن کس است که بدون هدایت خداوندی پیرو هوای خویش می باشد.» می فرمایند: «خداوند متعال در این آیه، کسانی را قصد کرده است که اعتقاد دینیشان را بدون رجوع به امامی از امامان معصوم (علیهم السلام) از فکر و رأی خویش می گیرند.» (۴) امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: «دروغ می گوید کسی که خود را از شیعیان ما بداند و در عین حال به غیر ما متمسک باشد.» (۵) و می فرمایند: «هر کس عقیده ای را از غیر راهی که خداوند برای خلق خود مقرر کرده فرا گیرد، مشرک است. و آن راه الهی، راه امام معصومی است که بر سرّ نهران خداوند امین شمرده شده است.» (۶) قرآن کریم می فرماید: «آیا شما را درباره ی زیانکارترین مردمان خبر دهم؟ ایشان کسانی هستند که عمل و کوششان در زندگی دنیا بیهوده است و خود گمان می کنند کارهایی نیکو انجام می دهند.» پاورقی ۱ - عوالم العلوم: ۲ / ۳۹۳ - ۲ - یونس / ۳۵ - ۳ - عوالم العلوم: ۲ / ۳۸۶ - ۴ - عوالم العلوم: ۲ / ۳۹۳ - ۵ - عوالم العلوم: ۲ / ۳۹۸ - ۶ - عوالم العلوم: ۲ / ۴۰۱. صفحه ۵۷ امام باقر (علیه السلام) در تفسیر آیه ی فوق می فرمایند: «اینان، مسیحیان، رهبران ایشان، راهبان، بدعت گزاران و مسلمانی هستند که بر اساس شبهات و امیال خود قدم بر می دارند.» (۱) حضرت رضا (علیه السلام) می فرمایند: «رحمت خداوند بر بنده ای باد که امر ما را احیا کند! گفته شد: چگونه امر شما را احیا می کند؟ فرمودند: علوم ما را می آموزد و آنها را به دیگران یاد می دهد.» (۲) امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: «شما را همین بس که هر چه را ما می گوئیم بگوئید، و درباره ی هر چیز که سکوت می کنیم سکوت کنید. خود می دانید که خداوند متعال برای احدی در مخالفت با ما خیری قرار نداده است.» (۳) امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند: «شگفتا! و چگونه در شگفت نباشم از اشتباه این گروههای گوناگون با این همه اختلافاتی که در برهانهای دینی خود دارند؟! نه انبیا را پیروی می کنند و نه به دنبال اوصیا می روند. در امیال خود سیر می کنند، هر چه را خود بفهمند می پذیرند، و هر چه را نفهمند وامی گذارند. پناه ایشان در مشکلاتشان، خودشان و تکیه گاهشان در مبهمات نیز، اندیشه ها و نظریات خود ایشان است. گویا هر یک از ایشان، امام و پیشوای خویشتن است که آرای خود را برای خویش، محکم و استوار می شمارد.» (۴) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرمایند: «بدترین دانشمندان امت من کسانی هستند که از راه ما بیرون رفته و راه به سوی ما را بسته اند.» (۵) امام باقر (علیه السلام) گروهی از نظریه پردازان و منحرفان از مکتب امامت را دیدند و فرمودند: «اینان کسانی هستند که بدون هدایت الهی، راه به سوی دین خدا را بسته اند. کاش این ناپاکان در خانه های خود می نشستند و مردم کسی را نمی یافتند که از جانب خدا و پیامبر برای ایشان چیزی بگوید، در نتیجه نزد ما می آمدند تا از جانب خداوند تبارک و تعالی و پیامبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) برای ایشان سخن بگوئیم.» (۶) آری معارف مکتب ما با استناد به استوارترین براهین، بر فراز قله ی ابدیت ایستاده است و از اندیشه و تفکر بشر، سرچشمه نگرفته است که نیازمند مطالعه ی اندیشه های فلسفی دیگران شمرده شود، یا ظهور نبوغی در چپ و راست جهان، در کمال آن تأثیری داشته باشد. امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: «خداوند امر خویش را به خلق واگذار نکرده است، نه به فرشتگان مقرب و نه به انبیای مرسل. بلکه فرشته ای از فرشتگان خود را فرو فرستاده و به او فرموده است که پیام او را برساند. پس ایشان را به آنچه خود می پسندد امر فرموده و از آنچه دوست ندارد نهی کرده است.» پاورقی ۱ - وسائل الشیعه: ۱۸ / ۱۲۶ از تفسیر علی بن ابراهیم. ۲ - وسائل الشیعه: ۱۸ / ۱۰۲ از معانی الاخبار: ۱۸۱. ۳ - وسائل الشیعه: ۱۸ / ۹۲ از کافی: ۸ / ۸۷ - ۴ - وسائل الشیعه: ۱۸ / ۱۷ از نهج البلاغه: خطبه ۸۷. ۵ - عوالم العلوم: ۲ / ۷، ۴. ۶ - اصول کافی: ۱ / ۳۹۳. صفحه ۵۸ ابو بصیر به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: «ما با مسائلی روبرو می شویم که در کتاب و سنت، نشانی از آن نمی یابیم. آیا با رأی و نظر خویش درباره ی آن سخن بگوئیم؟» امام (علیه السلام) فرمودند: «در این صورت، اگر به حق دست بیابی اجری نخواهی داشت، و اگر خطا کنی بر خداوند دروغ بسته ای.» امام رضا (علیه السلام) می فرمایند: «هر

کس با نظر و رأی و اندیشه ی خود قدم بردارد هلاک می شود، و هر کس خاندان نبوت را واگذارد گمراه می گردد». شخصی پرسید نظر شما درباره ی فلاّن مطلب چیست؟ امام (علیه السلام) فرمودند: «نظر و اندیشه در اینجا چه جایگاهی دارد؟ ما هر گاه سخنی می گوئیم از پیامبر خدا، از جبرئیل، از خداوند بیان می کنیم». (۱)

رشد علم، یا رواج جهل!؟

چه اشتباه بزرگی است که برخی، پیدایش شاخه های متعدد و متفاوت فلسفی و مکتبهای گوناگون عقیدتی را امری نیکو می پندارند. حال اینکه پیداست منشأ اکثر جنگ ها، کشمکش ها، فسادها، خونریزی ها، حق کشی ها و سایر نابسامانیهای زندگی بشر تماماً در گرو این است که پیوسته در طول تاریخ کسانی که لایق ریاست نبوده اند در پی ریاست بر آمده، و کسانی که لایق ارائه ی مکتب و اندیشه و عقیده نبوده اند به نشر افکار ساخته ی خود پرداخته اند. اگر در مقابل اولیا و انبیای معصوم الهی، ناهلان اظهار وجود نمی کردند، رهبر اهل دین و خرد - که خداوند پرده از رخسارش برگیرد و به شمشیر کجش، قامت دین راست نماید - از دیده ها مستور نمی شد و مسلماً دامنه ی اختلافات بسیار محدود گشته، از حدود اختلافات جزئی در تفسیر کلام صاحبان وحی تجاوز نمی کرد، که آن هم با رجوع به خود ایشان از میان می رفت و نشانی از گمراهی و کجروی و سرگردانی برای جویندگان حقیقت در میان نمی ماند، و جوامع انسانی به راحتی، ملجأ و پناه حقیقی خود را می یافتند و در برخورد با آرای مکاتب گوناگون، دچار سرگشتگی نمی شدند. آری، اگر نظریه پردازان بشر، مکتب سازی نمی کردند دامنه ی اختلافات اعتقادی محدود به اختلاف در فهم مکتب وحی - آن هم در غیر نصوص آن - می شد و بس. و در این محدوده نیز، اشتباهکاران از دیدگاه مکتب عقل و وحی، معذور بودند و به هلاکت و شقاوت دنیا و آخرت گرفتار نمی شدند، و موجب گمراهی دیگران نیز نمی گردیدند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «لَوْ سَيَكَّتْ مَنْ لَا يَعْلَمُ سَقَطَ الْأَخْتِلَافُ». (۲) «اگر نادان دم فرو می بست و خاموش می ماند، اختلاف و پراکندگی از میان می رفت». پاورقی ۱ - روایاتی به مضمون آنچه بیان شد وارد شده است که می توانید آنها را در بحارالانوار، کتاب العلم، جلد ۲، صفحه ی ۱۷۲، باب ۲۳ ببینید. ۲ عوالم العلوم: ۲ / ۴۲۰. صفحه ۵۹ بنابر این ظهور اندیشه ها و فلسفه های مختلف، از بزرگترین مصیبتهای جوامع انسانی و مانع سعادت بشری است و انتشار آرای گوناگون و پریشان را باید رواج جهل شمرد نه رشد علم. تعارض میان حکم عقل و تعالیم مکتب وحی هرگز ممکن نیست. آن جا هم که تعارضی به نظر می آید باید دانست که آرای اندیشمندان و عقلای بشر دائماً حکم عقل نیست؛ زیرا گر چه حجیت قطع ذاتی است اما عقلا و اندیشمندان بشری، از خلط و به هم آمیختن اوهام خویش با احکام عقلی مصون نیستند. علاوه بر آن، احکام عقل بشری دائماً محدود به حدود خاصی است و نسبت به خارج از آن محدوده نفیاً و اثباتاً حکمی ندارد. تجاوز از این محدوده نیز خود غالباً از خلط بین احکام عقل و وهم نشأت می گیرد. یکی از آشکارترین روشهایی که برای ترویج اباطیل و فرهنگ و فلسفه های گوناگون به کار برده می شود، این است که به هنگام نشر افکار مختلف می گویند ما به حق و باطل این آرا و سخنان کاری نداریم و فقط آن را نقل و بیان می کنیم؛ چنانکه این روش در آثار و نوشته های اکثر شیفتگان ظواهر فریبنده ی غرب به عیان دیده می شود. این افراد اگر سوء نیت نداشتند و از درایت کافی نیز برخوردار بودند به هنگام برخورد با فلسفه های عنان گسیخته و بی سر و پای اندیشمندان شرق و غرب، باید آنها را با نقد و ابطال بیان می کردند و چنانچه توان چنین کاری را نداشتند، لا اقل آنها را در اختیار آشنایان با علوم اهل بیت (علیهم السلام) می گذاشتند تا آن آثار با نقدش انتشار یابد. در کجروی و نادرستی انسان همین بس که هر سخن نادرستی را نقل و بیان کند، و چنین پندارد که با این خلافکاری آشکار، جمود و تعصب را از خود نفی کرده و نشان آزاداندیشی را بر خویش نهاده است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «كَفَى بِالْمَرْءِ كِذْبًا أَنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعَ». (۱) «در دروغگویی انسان همین بس که هر چه را می شنود نقل کند». پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می فرماید: «حَسْبُكَ مِنَ الْكُذْبِ أَنْ تُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ». «در

دروغگویی تو همین کافی است که هر چه را شنیدی باز گو کنی». امام صادق (علیه السلام) در رساله ای که در نکوهش رویه ی نظریه پردازان و فلسفه سازان نگاشته اند می فرماید: «هر کس دیگران را به سوی روش و استدلالات و اندیشه های خویش فراخواند نه انصاف دارد و نه به نتیجه ی صحیحی می رسد زیرا آن دیگران نیز، نظریات و اندیشه ها و استدلالاتی دارند و هیچ دلیلی بر ترجیح مکتب و داعیان این راه بر نظریات پیروانشان نیست چه بسا خود ایشان پس از اندکی به شاگردان خود محتاج شوند. ما خود نیز دیده ایم که برخی از شاگردان - ولو پس از مدتی - از استاد خود فراتر می روند و معلمان را هم گاهی دیده ایم که در نظریات خود محتاج به نظریه ی پیروان خود می گردند. در نتیجه ی پیمودن همین راهها است که جاهلان به حیرت افتاده و اهل شک و تردید، اسیر گمان ها و حدس ها و تخمینات خود شده اند. اگر خداوند، پیمودن چنین راهی را جایز می دانست دیگر پیامبران را با آیین های محکم و قاطع بر نمی انگیخت، و بر یابوه بافی و جهالت پردازی خرده نمی گرفت. پاورقی ۱ بحار الانوار: ۲ / ۱۵۹. صفحه ۶۰ آنگاه که مردمان، حق را نشناختند و از نعمت او روی برگرداندند و به جهالت و افکار خود ساخته، خویش را مستغنی از علم الهی دانستند و با کنار نهادن انبیا و امامان معصوم (علیهم السلام) به افکار و اندیشه های خود اکتفا کردند، خداوند هم ایشان را با ساخته هایشان وا گذاشت و خوار و ذلیلشان فرمود، تا آنجا که ایشان، اینک خویشان را پرستش می کنند و خود نمی فهمند! آری، اگر خداوند به این اعمال و نظریه پردازی های ایشان راضی بود دیگر برای ایشان پیامبران را نمی فرستاد که با احکام روشن و قاطعانه ی خود، اختلافات ایشان را ریشه کن سازند و از افکار خود ساخته، بازشان دارند. ما دلیل عدم رضایت خداوند به پیمودن این راه ها را این می دانیم که پیامبران با اموری متین و صحیح مبعوث شده اند و از پرداختن به امور مورد اشکال و هلاک کننده نهی فرموده اند. خداوند ایشان را همراه اموری که از رأی و قیاس برکنار است، راه و راهنما به سوی خود قرار داده است. پس هر کس بخواهد آنچه نزد خداوند است با تفکر و اندیشه و استدلال دریابد، جز بر دوری خود از خداوند نیفزاید. هرگز پیامبری مبعوث نگردید - اگر چه سالیان دراز عمر کند - که از مردمان چیزی را بپذیرد که با آنچه از نزد خداوند آورده است مخالف است تا اینکه لازم آید گاهی تابع باشد و دیگر گاه متبوع! و هرگز دیده نشد که پیامبری در آنچه آورده است بر اساس تفکر و رأی خویش سخن براند... و این خود برای عاقلان، دلیل است بر اینکه نظریه پردازان بر خطا و بر باطلند. اختلاف تنها در مورد فهم مطالب انبیا جایز است نه در نفس حقانیت ایشان و مقابله با مکتب و دینشان. پس از دو خصلت بر حذر باش: ۱. اینکه آنچه را خود به آن می رسی ارائه دهی و جاهلانه و نادانسته، پیرو خویشان باشی. ۲. از مکتب و تعالیم انبیا که بدان نیازمندی خود را مستغنی شماری، و آن را که به سوی او خواهی گشت تکذیب کنی. بپرهیز از اینکه حق را از روی خستگی و ملالت واگذاری، و از روی جهل و ضلالت، باطل را نیکو شماری چرا که ما هرگز کسی را که پیرو رأی خویش باشد و از آنچه بیان داشتیم قدم فراتر نهد ندیدیم که هدایت گردد. پس در آنچه گفتیم خوب بیندیش». (۱) یونس بن عبدالرحمن گوید: به امام کاظم (علیه السلام) عرض کردم: توحید الهی را چگونه بشناسیم؟ فرمودند: یا یونس، لا تَكُونَنَّ مَبْتَدِعًا، مَنْ نَظَرَ بَرَأْيِهِ هَلَكَ، وَمَنْ تَرَكَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ، وَمَنْ تَرَكَ كِتَابَ اللَّهِ وَقَوْلَ نَبِيِّهِ كَفَرَ. (۲) در علم توحید و خداشناسی بدعت گذار مباش و در این راه با پای خود گام مزن، هر کس عقیده اش را به رأی و نظر خویش برگزیند، هلاک خواهد شد و هر کس اهل بیت پیامبرش را واگذارد گمراه خواهد شد و هر کس کتاب خدا و گفتار پیامبرش را وانهد کافر خواهد شد. پاورقی ۱ - وسائل الشیعه: ۱۸ / ۳۲ - ۲. کافی: ۱/۵۶. صفحه ۶۱ درود بر آنان که جز به حق مطلق دل نبسته اند و در انتظار مقدمش لحظه می شمارند... اللهم عَجَلْ ظَهْرَهُ وَقَرِّبْ زَمَانَهُ وَكَثِّرْ أَنْصَارَهُ...